



زن در آئین زرتشتی



کتابیون مزداپور

زن در آئین زرتشتی

کتابیون مزداپور





زن در آئین زرتشتی

نویسنده : کتایون مزداپور

ناشر : انتشارات نوید (آلمان)

نوبت چاپ : چاپ اول / دیماه ۱۳۷۱ / دسامبر ۱۹۹۲

چاپ و صحافی : انتشارات نوید (آلمان)

نشانی :

**NAWID – VERLAG
JOHANNIS STR. 21
6600 SAARBRUCKEN
GERMANY
TEL: 0681/3905198
FAX: 0681/3904175**

فهرست

صفحه

۵	زن در آئین زرتشتی
۷	سرآغاز
۱۰	زن در گاهان
۱۵	جه و نارینگد
۲۰	مادر و همسر نیک
۳۳	ساخت خانواده و پایگاه زن
۴۳	انواع ازدواج
۵۶	کار و مشاغل زنان
۶۷	زن و رستگاری

رِمَه راسِتی خواهد، ای زرتشت، آن
که مرد نیک است و آن که زن نیک
است، چون رِمه راسِتی پر رستگاری
هست ای زرتشت!
«اَنوگمَدُنْچا»

زن در آیین زرتشتی

بخشی کوچک از نوشته‌هایی که در باره زن، در کتابهای پهلوی و فارسی زرتشتی هست، در زیر به نظر خواننده گرامی می‌رسد. در این نگاه سریع، به رغم درازی زمان و گستردگی موضوع، کوشش بر آن است که تصویری کلی و عام به دست داده شود. هر چند در برخی از موارد ریشه عقاید منقول به اوستا می‌رسد و نیز گاهی به آن متن باستانی اشاراتی وجود دارد نوشته بیشتر در چارچوب آثار فارسی میانه و نوین است. همچنین از آوردن مطالب مکرر خودداری خواهد گردید و به مدارک تاریخی دیگر ارجاع نخواهد شد. مروری بر نظراتی گسترده و کهنه است که امید می‌رود چشم اندازی بر آن پنداشته‌های مقدس و رنگارنگ و دیگرگونی آنها در درازی زمان باشد، و شاید در این رهگذر مورد قبول افتد. فراهم آمدن این نوشته مرهون لطف و زحمت آقای دکتر ناصر تکمیل-همایون است. از ایشان سپاسگزارم، و نیز صبوری و مشاورت همسر، الف. افسری، مرا در این کار یآوری کرده است و ممنون آن بردباری و مرحمتم.

سرآغاز

ویژگیها و رفتار درست زن آرمانی در متون دینی زرتشتی طرحی معین دارد که خطوط کلی آن را ماخذ غیر دینی و قرائن نامکتوب نیرتأیید می‌کند. این طرح کلی را می‌توان نمونه نخستین^۱ رفتار زن در آیین زرتشتی دانست. بنیان و اساس آن بروحی زرتشتی درگاهان آسمانی قرار داد، که خود مبتنی بر خصائص زیستی و سلسله‌النسبی نوع بشر است. این نمونه نخستین مرکب از عقاید و پنداشته‌هایی است که با یکدیگر در پیوند متقابلند. برخی اصلیند و بارها، به شیوه‌های گوناگون تکرار می‌شوند و جنبه‌ حیاتی و اجتماعی و رسمی دارند و با رفتار زیستی اعضای جامعه و زندگانی آنان پیوسته‌اند، برخی دیگر با حیات اجتماع و بقای آن در ارتباط نامستقیم قرار می‌گیرند و گاه نیز بنا بر رأی و سلیقه فرد خاصی پدید آمده‌اند. مانند آنچه در داستان یا تفسیری از متنی مقدس می‌آید. آنچه در تصویر نمونه درست رفتار آرمانی زن نیک و صفات پسندیده وی نقش دارد مفاهیم اصلی و اجتماعی و رسمی است که در بنیاد خود بروحی آسمانی تکیه داشته باشد.

آن خطوط کلی که چهره آرمانی زن زرتشتی و اساسی‌ترین ویژگیهای رفتار او را ترسیم می‌کند، در جوهر و پایه با نظائر خود در دیگر ادیان عالم همانندی دارد؛ قواعد و هنجارهای اجتماعی مشخصی را مطرح می‌کند که در چارچوب آن، زن به عنوان انسان زاینده می‌تواند زنده بماند، آبستن شود و فرزند خویش را به دنیا آورد و پرورش دهد. در این رفتار زیستی، که مایه بقای اجتماع است، زن از یابوری و

1. Archetype

پشتیبانی زوج خود بهره‌مند می‌گردد و جامعه مرد را موظف به تهیه وسایل معاش، یا به اصطلاح متون پهلوی «خورش و دارش»^۱ زن و فرزند می‌شمارد. گذشته از این خطوط کلی، متون معدود و پربهایی که از آن دوران دیرین و دیرنده بازمانده‌اند، هر چند گروهی واحد از مفاهیم و پنداشته‌های دینی را پدید می‌آورند، با یکدیگر توافق کامل ندارند. از موارد تضاد و تناقض آنها، گوناگونی پنداشته‌های دینی در این باب و نیز دیگرگونی و تحول تاریخی آن عقاید آشکار می‌گردد که هم ناشی از تعابیر متفاوت از تصورات اجتماعی و هم حاصل طبیعی گذشت زمان است. در اینجا، بناچار باید از آن رسم جاری، که همه آثار مکتوب بازمانده از ایران باستان را در عداد یکدیگر قرار می‌دهد و همه را به زرتشت— یا حداکثر به زرتشت و مانی و مزدک— منسوب می‌دارد، پا فراتر گذاشت و نظری گذرا به ارزشهای متفاوت آن نوشته‌ها افکند.

اساساً متون معروف به زرتشتی، در ایران به زبانهای اوستایی و پهلوی یا فارسی میانه، و فارسی زرتشتی نوشته شده است که مبین سه دوران باستانی و میانه و نوین است.^۲ اوستا خود دارای دو گویش گاهانی و اوستای متأخر است. پیام آسمانی زرتشت همان گاهان است و آنچه در دیگر بخشهای اوستا می‌آید، گاه با آن همراهی و هماهنگی دارد و گاه نیز چنین نیست: نیایشهای کهن بایزدانشناسی دیرین آریایی، قواعد و قوانینی برای زندگانی اجتماعی و اداره امور، دانش و علوم قدیمی و نیز پنداشته‌هایی که عقاید مردم و باورهای آنان را در اعصار دیرنده نشان می‌دهد، همه در اوستای دوره ساسانیان وجود داشته و قریب یک‌چهارم آن اینک بر جای است. تفاسیری از این متون به زبان پهلوی می‌توان یافت. گذشته از داستان و آنچه طبعاً جدید و این جهانی است، مطالبی دینی نیز به زبان پهلوی هست که دست کم در اوستای بازمانده نمی‌توان مآخذ و منشأیی برای آنها پیدا کرد.

کتاب دینکرد^۳، که در قرن سوم هجری به کتابت درآمده است، وحی زرتشتی و نخستین احکام اصیل وابسته به آن را به «روشنایی از آغاز روشن» تعبیر می‌کند و

1. Xwarisn ud darisn

۲. ای. م. ارانسکی، فقه‌الله ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۸، ص ۷۲.
۳. جهانگیر تاوادی، زبان و ادبیات پهلوی، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران، ۱۳۴۸، ص ۴۵، ۵۱، ۵۷، ۹۰.

آنچه را که پس از اسکندر و در روزگار اردشیر یکم ساسانی تدوین شده «شعله‌ای از آن روشنایی از آغاز روشن»، و آنچه را که خود می‌نویسد، «پرتوی از آن شعله» می‌نامد. بر این منوال آنچه اینک در دست داریم، بازمانده‌ای است از آن پرتو. اما حقیقتی دیگر آن است که همان «روشنایی از آغاز روشن»، یعنی پیام زرتشت، همه بتامی بر جای و باقی است. همان است که از آغاز بوده است، و نیز خواهد بود. غبار خاکستری ابهام را باید در چشمان گروندگان ظاهربین و قشری مسلک جستجو کرد.

گاهان^۱، پیام آسمانی زرتشت، سرودهای مقدسی است که بار نخستین، سرودش آن را سروده است (ببین ۵۷، بند ۳)، و سرودش جبرئیل است. معانی بلند و آموزش ساده و استوار و پاکیزه آن به امور و جزئیات زندگانی دنیوی نمی‌پردازد و اخلاق و ایمانی متعالی و کلی را بیان می‌دارد که «اندیشه فروزان» و خرد راستین ابزار درک و شناسایی آن است. در نتیجه، در پیام دینی زرتشت کار جهان به اهل جهان واگذار شده است و با آزادی بیشتری می‌توان آن را به انحای گوناگون تعبیر و تفسیر کرد و با قوانین گوناگون و آداب و رسوم اجتماعی رنگارنگی انطباق داد. در اوستا، نقطه مقابل گاهان، وندیداد یا کتاب داد و قانون است که فقه دوران ساسانیان است. جزئیاتی درباره آداب و آیینهای زندگانی روزمره و رسمهای روزگار دربردارد و تأثیر سنگین آن را در کتابهای پهلوی می‌توان مشاهده کرد. گاهان هفده یسن یا بخش از هفتاد و دو بخش یسناست و یسنا یکی از پنج بخش کتاب اوستا.

در پیدایش مجموعه متون مقدس زرتشتی، جریانات تاریخی - اجتماعی پیچیده و پرابهامی سهم و نقش اساسی داشته است که واجد اهمیت و تأثیر سنگینی در تکوین تفکر دینی در این دیار است. با تأسیس دولت ساسانی، یک رشته فعالیتهای دینی انجام گرفته است که با عناوینی چون گردآوری اوستای کهن و در آوردن آن گفتار مقدس باستانی به صورت مکتوب، در متون پهلوی، مانند دینکرد، مورد اشاره قرار می‌گیرد. از مجموعه قرائن و شواهد و مدارک می‌توان به وجود

۱. واژه «گاهان» صورت فارسی برای gahan پهلوی و شکل سنتی نام سرودهای آسمانی زرتشت است. صورت مرسوم دیگر آن «گاتها» یا «گاناها» است که برگردان آوایی واژه اوستایی است. در این نوشته، اغلب کوشش بر آن است که صورتهای رایج و شناخته واژه‌های باستانی آورده شود مانند یسنا.

محفله‌ها و گروه‌هایی پی‌برد که با نام رهبران خود، کسانی چون کرتیروتسر و آدرباد-مهراسپندان، متمایز می‌گردند^۱: کرتیر در روزگار شاپور اول «موبد و هیربد» و در روزگار هرمزد و بهرام، فرزندان شاپور «موبد اهورامزدا» و به هنگام سلطنت بهرام فرزند بهرام «نگهبان روان بهرام و موبد اهورا مزدا» لقب داشت. در وجود تاریخی شخصی به نام تنسر یا توسر تردید می‌شود و نوشته‌های زرتشتی اصرار دارند که موبدی را به نام آدربادمهراسپندان تدوین کننده کتاب دین بشمار آورند و به ثبوت رسانند که وی موبد درست - آیینی است که دین بهی را از نو برپا داشته و بنا بر رسم کهن، آن را بازآراسته است.

آنچه در این فرایند تاریخی روی داده است، روشن نیست. اما خطوط کلی آن دلالت بر پدید آمدن ترکیبی از مهمترین جریانات فکری و دینی متعلق به اقوام و فرهنگهای امپراتوری ساسانی دارد. رشته عقاید گوناگونی، که گاه از ریشه‌های متفاوت آنها در تاریخ تفکر دینی آگاهی داریم، گردآوری شده، همسازی گرفته، و گاه با حفظ اجزای متباین و پر تضاد خود، با یکدیگر پیوسته‌اند. با داشتن محور و مداری ثابت و مشخص، هر چه بسیار مغایر و صریحاً متفاوت با ترکیب و شکل کلی مجموعه عقاید دینی نوین بوده حذف شده، یا جرح و تعدیل یافته است. برای پدید آمدن شبکه عقایدی که اینک آن را با نام آیین زرتشتی می‌شناسیم، تلاشهای متممادی، تدوینهای چندین باره کتابهای مقدس، و بی تردید ترتیباتی نوین در آداب و مناسک و مراسم آیینی دین صورت گرفته است. این فرایند که بنیاد آن در روزگار اردشیر یکم ساسانی - و احياناً بلاش اشکانی - ریخته شده، تا دوران شاپور دوم و نیز خسرو انوشیروان ادامه یافته است، و با دینکرد، که خود یادگاری درخشان از تجلی تلاش اندیشه در آثار دینی است، به نهایت می‌رسد. چگونگی فراخوانده شدن زن به پیروی از اصول دین، و نیز آنچه وظایف و شایست و ناشایست او را تعریف می‌کند، در همه این متون یکسان و یکنواخت نیست.

زن در گاهان

در گاهان زن از دو دیدگاه منظور می‌گردد که مکمل یکدیگر است: یکی زن

۱. و گ. لوکرنین، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۴۵.

به‌عنوان گرونده زرتشتی، و دیگر به‌عنوان یکی از دو جنس بشر که نقش و جایگاهی ویژه در زندگانی اجتماعی دارد. در مورد اول، وجدان زن مورد خطاب است و وی به‌مثابه نیمی از گروندگان دین شناخته می‌شود. پیامبر او را فرا می‌خواند تا ببیندیشد و خود دین خویش برگزیند. در دومین نظرگاه، وی یکی از افراد گروه اجتماعی است و نقش خاص خود را باید چونان دختر و همسر و مادر، در خانواده ایفا کند. در اینجا زن سهم طبیعی و زیستی زایمان و پرورش نوزاد را برعهده دارد که موجب دوام جامعه و بقای نسل و نوع بشر است. وجدان زن آزاد است که براساس رأی و خرد و شناخت خود، آنچه را بهتر می‌داند اختیار کند، اما نفس زادن در جامعه و پرورش یافتن در آن و ضرورت زیستن با دیگران، او را مقید و محدود می‌کند که هنجارهای اجتماعی را بپذیرد و به‌آن گردن نهد.

در یسن ۶۶، بند ۱، پیامبر که مردم را به درک و دریافت کلام راستین فراخوانده است، نوید می‌دهد که با گزیداری نیک، همراه و در پیوند با آنان، از پلی که چینود یا صراط نامیده می‌شود، خواهد گذشت تا به جایگاه نیکان و گرزمان یا بهشت برین رسد. چینود جای‌گزینش است و در این گزیداری است که وجدان آدمی نیکی یا بدی را اختیار می‌کند:

آن مرد یا زن که از برای من، ای اهورامزدا، به‌جای آورد آنچه را که
تواز برای هستی بهترین دانستی: راستی برای راستی و شهریاری
اندیشه نیک، کسانی که ایشان را به‌نیایش شما برگمارم، با همه
آنان از چینود پل خواهم گذشت!

در اینجا، مرد و زن، هر دو همگام در کنار پیامبر پدیدار می‌گردند و در گزیداری بزرگ شرکت می‌جویند تا هر یک، تکاتک راه خویش را برگزینند. با استناد به این کلام می‌توان پذیرفت که هر بار در گاهان آدمی به‌صورت عام مورد خطاب قرار می‌گیرد، باید زن و مرد، هر دو را منظور دانست، مثلاً در یسن ۳۴،

۱. برگردان بخشهای گاهانی براساس دو ترجمه زیر است:

گائاه‌ا، ابراهیم پورداود، تهران، ۱۳۵۴،

S. Insler, the Gathas of Zarathustra, *Acta Iranica*, no. 8, 1975.

بند ۷، که جمله «کجایند رادان تو ای مزدا؟»، یا در بند ۵، از همان یسن، عبارت «درویشان شما» می‌آید، از رادان و درویشان، چه زن و چه مرد، سخن در میان است. این دریافت از آن روی ارزش بیان شدن دارد که مقوله دستوری اسم در زبان اوستایی دارای جنس مذکر و مؤنث و خنثی است و اغلب واژه خود به خود مفهوم جنسیت را القا می‌کند. در تفاسیر پهلوی و برگردان فارسی چنین نیست. در بیان شاعرانه و استعاری گاهان، گاهی هرمزد پدرخوانده می‌شود. وی پدر راستی (مثلاً در یسن ۴، بند ۳) و اندیشه نیک است و سپندارمذ دختر نیک کنش اوست (یسن ۵، بند ۴). صفاتی که پرتو ذات اویند، و بعداً به صورت امشا-سپندان یعنی بیمرگان مقدس یا ملائک مقرب در می‌آیند، سه مذکرند و سه مؤنث: بهمن یا اندیشه نیک، اردیبهشت یا بهترین راستی، شهرپور یا شهریاری و ملکوت آسمانی مذکرند، و سپندارمذ یا شایستگی مقدس، خرداد یا کمال، و امرداد یا جاودانگی مؤنث‌اند. در این استعاره برابری میان دو جنس وجود دارد. منتهای پهلوی سپندارمذ را بووندگ منشی^۱، یعنی کمال و دزستی در منش و اندیشه، یا سلامت نفس گرفته‌اند. در دینکرد نسبت دختری سپندارمذ را با هرمزد تمثیلی از پیوند درست منشی یا خرد دانسته‌اند و آمده است که چونان خرد و درست منشی که در کنار یکدیگرند، هرمزد و سپندارمذ نیز پدر و دختر خوانده شده‌اند^۲.

ایستار وحی زرتشتی در برابر زن به مثابه عضو جامعه که وظایف خاصی به او باز می‌گردد، در یسن ۳ ه نمایان است. در این سرود، پیامبر پوروچیستا، جوانترین دختر خود را می‌خواند تا پس از همپرسی و مشورت با خرد خویش، اعلام دارد که آیا جاماسب، مرد برگزیده را برای همسری خود شایسته می‌بیند؟ در پی آن، به دوشیزگان و جوانان که در آینده ازدواج خواهند کرد اندرز می‌دهد تا بکوشند که در نیکی بر یکدیگر سبقت گیرند:

کوشا باش، ای پوروچیستا از پشت هچدسب و از خاندان اسپیتمان،
تو ای جوانترین دختر زرتشت، او تورا بنیاد استوار اندیشه نیک و

1. bowandag menisnih

2. *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*, ed. by D. M. Madan, Bombay 1911, P. 922.

یگانگی با راستی و دانایی خواهد داد. پس با خرد خویش همپرسی
کن و مقدس‌ترین شایستگی و کردار پارسایی را به‌جای آور!

(یسن ۵۳، بند ۳)

آری، این را نزد شما در زناشویی پیوندخواهم داد، او که خشنود کند
پدر را، شوهر را، برزیگر را، و خویشان را. چون زن پارسا باشد در
برابر مرد پارسا، اهورامزدا به پاس وجدان نیکویش، هماره او را بهره
درخشان از منش نیک خواهد بخشید.

(یسن ۵۳، بند ۴)

به دختران شوی‌کننده و شما ای دامادان، سخنانی گویم. نیز آن را
به‌دل بسپارید. از راه وجدان خود به‌دست آورید برای خود و زنان
خود، نفس نیک‌اندیش را! باشد که هر یک از شما بکوشد تا در
راستی بردیگری پیشی گیرد، زیرا که این بیگمان برد و پاداشی برای
هر یک از شما خواهد بود.

(یسن ۵۳، بند ۵)

بیگمان این درست است ای مردان، چنین است ای زنان: چون
کامیابی دروغ را ببینید، دروغی در کار است...

(یسن ۵۳، بند ۶)

در دنباله کلام، زرتشت اعلام می‌دارد که خوشیهای پیروان دروغ لرزندگی
و سستی دارد و پابندگی و جاودانگی سعادت از آن راستان و پاکان است. وصف این
ازدواج روحانی در یسن یا سرود آخرین گاهان می‌آید که با واژه‌های «بهترین آرزو»
آغاز می‌شود. این آرزوی بهتر برای آن شادمانی است که از پرتو راستی و اندیشه
نیک به دست می‌آید و خرمی جاودانه است. نام عروس «دارنده دانش درست
بسیار» است و داماد مرد دانایی است که نماد و رمز دانندگی و حکمت بشمار
می‌رود، و درباره اجزای نمادین این عروسی، و حکمت کهنی که در آن می‌گنجد،
بیگمان جای گفت و شنود بسیار است.

از کلامی که نقل شد، و نیز از روی دیگر سخنان گاهانی چنین پیداست که

وحی زرتشتی در پدید آوردن تغییر در نهادهای اجتماعی و شکل قدیمی آنها ابرامی ندارد و به جای ایجاد دیگرگونی در ساخت گروه‌های اجتماعی و ارتباط آنها با یکدیگر، می‌کوشد تا نفس آدمیان را اصلاح کند و روابط آنان را بهبود بخشد. چهره خانواده گسترده و پدرسالار کهن آریایی بخوبی در بند سوم یسن ۵۳، پدیدار است: نسبت پوروچیستا به پدر و خاندان پدری می‌رسد و پدر، او را به شوهر می‌دهد. این سنت باستانی در خانواده هند و اروپایی وجود داشته است^۱ و هنوز هم بقایای آن را می‌توان مشاهده کرد. وظیفه زن خشنود ساختن پدر و شوهر و نیز مردم دیگر است و شوهر وی راهبری و سالاری خانواده خویش، عروس و فرزندان آینده‌اش، را بر عهده دارد. به همین روال، هنگامی که اقوامی با فرهنگهای دیگر و خانواده‌هایی با ساختی متفاوت، دین زرتشتی را پذیرفتند، مانعی دینی در کار نبود که سنن باستانی خود را حفظ کنند و ضرورتی برای تغییر وجود نداشت.

ارزشی که بعد معنوی و انسانی پیوند زن و مرد در این کلام دارد، و نیز برابری قدرت هر دو جنس در ورزیدن کردار نیک و یافتن پاداش روحانی بویژه جلب نظر می‌کند. این همتایی و همگامی، که مثلاً در یسن ۶، بند ۱، به آن اشاره شد، به آسانی به فراموشی سپرده می‌شود. رعایت آن برای مردان دشوار است و زنان به حکم نوعی اجبار عملی و طبیعی، تسلیم زورمندی و زورگویی می‌شوند و با درماندگی از ادعای تساوی چشم می‌پوشند. بنابر گواهی آثار مکتوب، رویهمرفته از برابری جایگاه زن و مرد، چنان که در گاهان می‌آید، بتدریج کاسته می‌شود و هر چه از متنهای قدیمی می‌گذریم، رجحان جنس مذکر بیشتر به چشم می‌خورد و مقام و منزلت زن تنزل می‌یابد. در دینکرد، در تفسیر عباراتی از سخنان زبر نوشته گاهانی، چنین می‌آید:

«و این را نیز که مرد و زن به شاگردی زرتشت داده شده‌اند، آموخته شده است، که خود نر و ماده (یعنی) مرد نیک و زن نیک را به دستوری (= پیشوای دینی) همی زرتشت دارد»^۲.

واژه «شاگردی»، که معادل پهلوی آن *hawistih* است و نیز واژه «دستوری»

۱. فوستل دوکلانژ، تمدن قدیم، ترجمه نصرالله فلسفی، تهران، چاپ دوم، ص ۲۱ به بعد.
۲. دینکردمدن، ص ۹۲۴، سطر ۱۲. واژه‌های درون کمان در ترجمه به متن افزوده شده است.

هر دو با سازمان اجتماعی پیشوایان دینی ارتباط دارد و تعبیری است با نوعی تصنع، که نشان می‌دهد برابری زن و مرد برای مفسر معنایی پذیرفته و روشن نبوده است تا با عبارتی صریح و ساده بیان گردد.

در متون نیایشی اوستا، یعنی بخشهای غیرگاهانی یسنا و نیز ویسپرد و یشتها، بازتاب ارجمندی زن در وحی زرتشتی بیشتر برجای است. هم به دلیل موضوع، که درود و ستایش یزدان و عالمیان است، و هم به علت قدمت و دورتر بودن از تحولات اجتماعی و نظرگاههای جدید دینی، این متون همپایی نزدیکی با گاهان دارند و مردان و زنان و فرزندان را در موارد بسیار همراه با یکدیگر یاد می‌کنند و در ستایش فروهر، یاوران بی‌آلایش و ازلی و ابدی مردم، مردان و زنان پرهیزگار را در همه سرزمینها درود می‌فرستند^۱. هماهنگ با همین ایستار انسانی و پرتساهاست که در زند و نندیداد آمده است که پرهیزگاری اختصاص به پیروان آیین زرتشتی ندارد و ادیان دیگر نیز گروندگان پارسا و بهشتی دارند^۲.

جه و نارینگ

در نوشته‌های پهلوی پنداشته‌هایی که پیرامون زن وجود دارد، رنگی دیگر پذیرفته است. در این متون تضاد اخلاقی بنیادین گاهانی، که نیک و بد را متمایز و در مخالفت با یکدیگر می‌خواند، گستردگی و تعمیم شگرفی یافته و به اشیاء و مفاهیمی اطلاق شده است که با خیر و شر زندگانی در ارتباط نیست. دو مفهوم انتزاعی انگره‌مینو و سپندمینو^۳ دو نقش متخاصم به خود گرفته‌اند و به صورت بن و منشأ بدی و نیکی درآمده‌اند. این تحول هم زاده گذشت زمان و رشد نظریات پیشین، و هم متأثر از جریانات فکری اقوام و مردم بیگانه است. در آثار پهلوی، برای نامیدن مرد و زن، واژه‌هایی با بار مثبت و منفی نیز هست: نرونارینگ هرزدی، مروجه اهریمنی است. در تفسیر پهلوی از بند^۴، یسن ۵۳، می‌آید: مرد (و) زن

۱. مثلاً: یسن ۲، بند ۶، فروردین‌یشت، بند ۱۴۲ - ۱۴۵، برای بخشهای اوستایی از ترجمه-های پورداود استفاده شده است.

2. *Vendidad, Avesta Text with Pahlavi Translation*, ed. by Dastoor Hoshang Jamasp, Bombay 1907, P. 100, 1. 8 - 10 (3. 42).

۳. اوستایی: spanta. mainya -, angra. mainyu. پهلوی: spand menôg, ahreman.

[در نیکی ایدون (= مرد و زن) (و) جه و مرد ر بتری (خوانده می شوند)]...^۱
 «مر» را باید مردک نابکار و اهریمنی ترجمه کرد و واژه متضاد آن در زبان پهلوی غالباً «سرد» و گاهی نیز «نر» است:

nar e ahlaw ud 'narige ehlawene'

یعنی «مرداشو یا پارسا و زن نیک اشو یا پارسا». در صفتی که برای ناریک به کار رفته است، واژه پهلوی دارای نشانه تأنیث زائد و غیر معمولی است که به دلیل وفاداری به اصل اوستایی آورده شده است. — *nar* در اوستا معنای مرد دلاور و درست و راستین می دهد و صورت مؤنث آن — *nairi*، و نیز — *nairika* است. واژه اخیر در پهلوی به *narig* بدل شده است. جه (= *jeh*) با واژه اوستایی — *jahi*، و — *jabika* مربوط است. هر زن بد و بدکاره و گناهکار را می توان چنین نامید. نیز نام دختر اهریمن جهی است^۲ و وی نماد زن زشتکار و شوم و اهریمنی است و معاند و پتیاره زن نیک به شمار می آید^۳.

جه و ناریک گاهی چنین مشخص گشته اند:

نیز رأی و باور بر این داشتند که زن را چون این چند نشان است، ناریک باشد: آراستن شوی و آراستن سور و نگاهداری در (خانه) (= حفاظت از دارائی خانواده) و خویش بستری (تمکین) و تن خویش و جای (زندگانی) را آشکارا پاکیزه داشتن؛ و هر که این چند نشان در اوست جه باشد: یا جادویی، یا فاحشگی (؟)، یا جدابستری (= عدم تمکین)، (یا) تن (خویش) و جای (زندگانی) را پاکیزه

1. *The Pahlavi Yasna and Visperad*, ed. E. B. Dhabhar, Bombay 1949, P. 233, L. 11 - 12 (6. 53),

واژه های درون نشانه [] را مفسر پهلوی بر متن اوستایی افزوده است.

۲. چم گاهان (فصل ۱۳، از کتاب شایست ناشایست)، بند ۴۱ ←

Sayast La - Sayast, ed. by M. B. Davar, Bombay 1912; *Sayest Nesayest*, Firoz M. Kotwal, Kabenhavn 1969.

۳. مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، ۱۳۶۲، ص ۵۳؛ به نقل از بندهش.

۴. در ستون پهلوی می آید که هر آفریده نیک و هرمزدی، همورد و به اصطلاح همیستاری (= *hamestar*) دارد که آفریده اهریمن است و پتیاره آن وجود نیک خوانده می شود.

ناریگ یا زن نیک، آفریده هرمزد، و سپندارمذ حامی اوست^۲. گاهان و دیگر بخشهای اوستای موجود در باره آفرینش مادی داستانی دربر ندارد. در بندهش می‌آید که مشی و مشیانه، آدم و حوای ایرانی، چون دو ریواس همبر و هم تن با یکدیگر از زمین می‌رویند و روح در میان آن دو قرار دارد. آن دو در آغاز آشفته و شوریده‌اند و قدرت باروری ندارند. سپس چون فرزندی از آنان زاده شد، از شیرینی فرزند او را می‌خورند^۳. آیا به این جرم دروند و گناهکارند؟^۴ آن دو نیز مانند آدم و حوا، عصیان می‌کنند و دروغ می‌گویند: بار اول به همراهی هم، بار دوم مشیانه در دروغگویی پیشی می‌جوید^۵. این تصور منفی درباره مشیانه یا نخستین زن، گاهی اوج می‌گیرد و به جایی می‌رسد که زن را با جهی از یک نوع می‌شمارند^۶. اما معمولاً جه با زن جادو و روسپی^۷ و نیز آن که پرهیز دستان یا حیض نکند^۸، همانند گرفته شده است. از روی موارد اخیر می‌توان دآوری کرد که هرگونه شکستن پرهیز و تابوی دینی و سرپیچی از مقررات مقدس می‌تواند زن را به جه تبدیل کند.

۱. کتاب ششم دینکرت، ص ۴۹۲، سطر ۱۳-۱۹، دینکردمدن، ←

Shaul Shaked, *The Wisdom of the Sassanian Sages* (Denkard VI), Western Press, Colorado, 1972, P. 63 (93).

واژه «خویش‌بستری» را شاکت به قیاس «جدا بستری» تصحیح و ترجمه کرده است. فاحشگی برگردان Jmnyh است.

۲. شایست‌ناشایست، فصل ۱۵، بند ۱۵ و ۲۰.

۳. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۳۷-۱۴۰.

4. *The Pahlavi Rivayat*, ed. by E. B. N. Dhabhar, Bombay 1913, P. 162.

۵. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۳۸-۱۳۹، به نقل از بندهش.

۶. بندهش، ص ۸۱، از نسخه TD: دستنویس ت د ۲ (چاپ عکسی)، شیراز، ۱۳۵۸، (شماره ۵۵، از گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، بخش اول)، با استفاده از ترجمه چاپ‌نشده آقای دکتر بهار.

۷. اداویرافنامه، فصل ۸۱، ← پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۷-۲۷۸؛ و نیز:

The Book of Arda Viraf, M. Haug and E. W. West, Amsterdam 1971.

۸. دینکردمدن، ص ۷۹۵، سطر ۷.

یکی از مهمترین موارد چنین تخلفی آزار دادن هفت نماد امشاسپندان در گیتی، یعنی مرداشو، گوسفند یا جانور سودمند، آتش، فلز، زن نیک، آب، و گیاه است که به ترتیب نماد دنیوی برای هرمزد، بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد، و امرداد بشمار می آیند.^۱ آزردن مرداشو بویژه به معنای درافتادن و ستیزه با شوهر نیک است و سپندارمذ، فرشته موکل زمین و زن پارسا، از راه رفتن چنین زنی بر زمین آزرده می شود و رنج می برد.^۲ «جه روسپی»^۳ و «جه دروند»^۴ دشنام است و زنانی که مورد غضب قرار گیرند، چنین خوانده می شوند. در ادواپرافنامه، که حکایت معراج ارداویراف و دیدار او از بهشت و دوزخ است، معمولاً برای زن گناهکار همانند مردان، صفت دروند، یعنی پیرو دروغ، به کار رفته است.^۵

کوشیدن زن برای پیروی از دستورهای معینی در رفتار، او را از حیطة همانندی با جه چندان دور می گرداند که سزاوارانه بتوان او را ناریگ خواند. با این تلاش، رفتار وی به نمونه نخستین رفتار درست دینی نزدیک می شود. نمونه های نخستین متعدد رفتاری در جامعه هست که با پیروی از آنها گروه با استفاده از فعالیت افراد می تواند حیاتی ترین نیازهای اکثریت اعضای خود را برآورده کند. رشته باورها و پنداشته های دینی برداشتی ویژه از هستی دربر دارند و چون آن را تکرار و تأکید نمایند، فرد با آن خو می کند و با آن پرورش می یابد. پرورش اجتماعی، کودک را در چارچوبه آن مفاهیم و نظرات چنان بار می آورد که بتواند خود را با شرایط موجود در جامعه منطبق گرداند و در حد مطلوب از فعالیت غرایز طبیعی و زیستی خویش، به عنوان عضو گروه، وظایف خود را انجام دهد و رفتاری مناسب با حضور دیگران داشته باشد. اجرای این گونه دستورها گاه با موانع قاطعی، چون نقایص بدنی، و گاه نیز با عدم تمایل فرد روبرو می شود. اما، رفتار فرد بناچار باید منطبق با منافع گروه باشد. زن نیز باید تا جایی که میسر شود، تا فراسوی توانایی

۱. شایست ناشایست، فصل ۱۵.

۲. ← ص ۱۱۱.

۳. «کارنامه اردشیر بابکان»، در زند و هومن یسن، و کادنامه اردشیر بابکان، ترجمه صادق هدایت، تهران، ۱۳۴۲، ص ۱۸۰.

۴. همان، ص ۱۹۷.

۵. ← ص ۶۴-۶۳.

خویش بخواهد و بکوشد تا بنا بر نمونه نخستین آرمانی رفتار نماید. پنداشته‌هایی که پیرامون زن وجود دارد، در آثار پهلوی، همانند دیگر نوشته‌های دینی، در نخستین وهله با زادن و حفظ نسل مربوط است و به این اعتبار، پیامدهای زایمان و پرورش طفل، و نیز مقدمات آن، به مثابه ابزاری نیرومند سرنوشت زن را از پیش تعیین می‌کند، و بسیار کمتر از آنچه در مورد جنس مذکر دیده می‌شود امکان‌رهایی و تنوع برای حیات او وجود دارد. زن که انسان زاینده است، باید قواعدی سخت و لایتغیر را بپذیرد: ازدواج کند و فرزند بزاید و آنان را پرورش دهد تا کدبانوی بهنجار و پسندیده بشمار آید. اهمیت زاینده‌گی مستلزم تکیه بر ضرورت رفتار جنسی طبیعی در نزد زنان است و این امر، به رغم دشواریهای ذاتی، و نیز قیود اجتماعی بسیاری باید ادامه یابد که زن را پابند و مقید و اسیر می‌گرداند. معهذا زن باید چونان جنسی اصلی در حفظ نسل، با خشنودی و اشتیاق چنین وظایف صعبی را انجام دهد. احکام دینی در این راه با غرایز حیاتی و نیازهای زیستی زن هماهنگی و همراهی دارد.

آدمی دارای سرشت فرهنگی و طبعاً فرهنگ‌پذیر است و در همه جوامع عالم اعمال زیستی خود را بنا بر طرحی فرهنگی انجام می‌دهد. در آیین زرتشتی بنا بر متون پهلوی نیز همین حقیقت مشاهده می‌گردد. زادن و پرورش نوزاد، و نیز تأمین خوراک مادر و کودکان دو وظیفه مشخصی است که یکی طبعاً برعهده زن و دیگری عمدتاً بر دوش مرد است. قوانین و قواعدی استوار حدود رفتار طبیعی جنسی را برای زن و مرد معلوم می‌دارد و نیز معین می‌کند که چگونه باید به تأمین معاش پرداخت. شبکه عظیمی از پنداشته‌های دینی و عرفی، پیش از زادن، در انتظار فرد است و او را تا پس از مرگ نیز همراهی می‌کند. زن به عنوان کودک و نوجوان در خانه پدر، و همسر و مادر در خانه شوهر، باید آن را که به‌وی باز می‌گردد، بداند و بیاموزد و با دلبستگی رعایت نماید، و مرد نیز سهم خویش را دریافت خواهد داشت. از آن روی که زن می‌تواند فرزند به دنیا آورد و این امر در واقع دوام جامعه را تضمین می‌کند، رفتار بهنجار وی نیز اساساً به این امر پیوند می‌خورد.

رعایت یک رشته تابو و پرهیز در رفتاری که به مادر شدن و مادر بودن باز می‌گردد، بخش مهمی از ویژگیهای نارینگ است. در آغاز، زن کودک‌گی است که

مادر و پدر وی را به دنیا می‌آورند، پرورش می‌دهند تا به نوجوانی برسد. کودک با والدین و نیز نهادهای فرهنگی برای پروردن طفل، روابطی متقابل دارد که جنسیت وی نیز در تعیین نوع و روند آن دخیل است. با بلوغ دختر، نخستین وظایف او در حیطه رفتار جنسی آغاز می‌شود: وی باید پرهیزهای ویژه قاعدگی را رعایت کند و نیز تن به ازدواج رسمی و قانونی دهد، که پدر در آن سهم اصلی دارد. پس از آن در خانه شوهر و وظیفه او زادن و پروردن فرزند و آنگاه تلاش برای همکاری در تأمین معاش خانواده است. بر این شایسته‌ها و ناشایسته‌ها باید یک رشته تکالیف مضاعف رانیز افزود که تشریفات و آداب دینی برای گذشتگان دودمان، یزشن و ستایش ایزدان از آن جمله است و گروه آن را برعهده زن می‌گذارد و وی را مکلف به شرکت و همکاری در آنها می‌کند. او در برابر افراد دیگر جامعه نیز موظف به رادای و راستی است و باید درویشان را بپروراند و کاروانیان و ارزانیان نیک را یآوری نماید. دین و قانون در این باره دست او را تا حدی که به خانواده زیانی نرسد و شوهر در آن خرسند باشد، باز می‌گذارد.

فرد در برابر آنچه به جامعه می‌دهد، خود نیز حمایت و پشتیبانی آن را دریافت می‌دارد. او پیش از زاده شدن گروهی را در انتظار خویش می‌بیند. سپس تا طفل و ناتوان است، پدر و مادر موظف به یآوری کردن و پروردن اویند. برای رفع نیازهای اولین و ارضای غرایز اصلی وی جامعه جایی منظور داشته است و از آنچه مقدور باشد سهمی به وی می‌دهد. بدیهی است وضع گروه خاصی که او به آن متعلق است، در ارائه بخش بیشتر یا کمتری از مواهب زندگانی به وی، دخیل است و پس از طبیعت، که یکی را نعمت بسیار می‌دهد و یکی را محروم می‌دارد، جامعه نیز سهم و قسمتی ویژه برای او منظور می‌کند. سرنوشت آدمی چنین است.

مادر و همسر نیک

با توجه به آنچه گذشت، وجود این حکم دارای دلایل روشن است:

یکی این که مرد اگر زن نکند، سرگزران نشود، اما زن اگر شوهر نکند، همانا سرگزران شود، زیرا که زن را جز از طریق آمیزش با مردان فرزند پدید نیاید و از وی پیوند نرود، (اما) مرد را جز از طریق زن

(گرفتن) هرگاه اوستا را — چنان که در وندیداد گفته شده است — بخواند، (ازوی) پیوند تن پسین فراز رود^۱.

در شصت و سوم از صد در بندهش می گوید:

(۱) و آنچه پرسیدند که زنان را شوهر کردن چه کرفه است بدانند که بدین در چنان پیداست که دختر چون نه ساله شود می باید که نامزد شوی کنند (۲) چون دوازده ساله باشد با شوهر دهند (۳) و چون دشتان شود شوهر سزاوار به خویشتن آید و به شوهر ندهند و اگر پدر ندهد هر بار که دشتان شود و دختر سر شوید آن پدر تنافوری که هزار دویست درم سنگ، گناه باشد و به سر چینود پل اول شمار این کنند (۴) و اگر مادر رضا ندهد این گناه (مادر) باشد (۵) و اگر برادر رضا ندهد این گناه برادر باشد (۶) و اگر دوده سالار رضا ندهد این گناه دوده سالار^۲ باشد (۷) و اگر دختر خود شوهر نخواهد و نکند و این گناه دختر باشد به سر چینود پل پاده فراه این فرمایند (۸) و اگر هم چنان به هیچ حال شوی نکند و شوهر سزاوار باشد و خواستاری کند و سر در نیارد چون هشتاد ساله شود و بمیرد اگر صد هزار کار و کرفه کرده باشد ممکن نیست که روان او به بهشت رسد یا از دوزخ رهایی ییاید تا رستخیز تن پسین^۳ در دوزخ بماند^۴.

۱. شایست ناشایست، فصل ۱، بند ۱۹، ←

Sayast — Ne — Sayast, Jehangir C. Tavadia, Hamburg 1930.

«سرگزان» یکی از مدارج گناه و سنگینترین آنهاست، که مجازات دنیوی و پادافراه اخروی دارد. سرگزانی معادل اعدام است.

۲. برای «دود سالار»، ← ص ۷۴-۷۵

۳. «تن پسین» کالبدی است که جهانیان پس از رستاخیز و در زندگانی جاویدان می یابند.

4. *Saddar Nasr and saddar Bundehehsh*, ed. by E. B. N. Dhabhar, Bombay, 1909, PP. 134 - 5.

تنافور یکی دیگر از مدارج گناه است و هزارو دویست درم سنگ اندازه اخروی آن است که هر درم واحد برای سنجش سنگینی گناه یا کرفه (— ثواب) است. گناه و کرفه در ترازوی مینوی بر فراز چینود پل اندازه گیری و «شمار» می شود. اگر گناه بیشتر باشد روان به دوزخ افتد و اگر کرفه بیشتر باشد به بهشت می رود.

«قاعده دین چنین است که دختر و پسر بالغ شوند یعنی چهارده ساله یا از دوازده سال کمتر نباشد پس ایشان را زن و شوی رواست»^۱. ازدواج ثوابی بزرگ است^۲ و نیز «آنکه دختر یا خواهر جهاد بکنند به شوهر دهند... کرفه مزدی سخت بزرگ گویند...»^۳. دختران می‌توانند برای یافتن شوهر نیک از یزدان یاری طلبند^۴. و نیز «هوم به زنان باردار فرزند شاهانه و دارندگی فرزند اشومی دهد»^۵. داشتن فرزند نیک موهبتی است که از سوی یزدان می‌آید و از عمر جاویدان بهتر است^۶. این آرزو را هر زرتشتی، به هنگام نیایش شبانه در برابر آتش، برای خویش درخواست می‌کند:

مرا بدهای آتش هر مزدان، نامبردار و پرورنده فرزندزادنی، که کشور آرای وانجمنی و نیک رسته و مهربان و از تنگی رهاننده [یعنی رهاننده (از دوزخ) نیک ویر] که شایسته و پرشناسایی (باشد) در آن (امور) که در آینده باید کرد^۷، که مان و زند و ده و روستای مرا رشد و گسترش بخشد!^۸

تفسیر برای عبارت «فرزند رهاننده از دوزخ» در فصل شصت و یکم از حد د بندش چنین می‌آید:

«(۱) آنچه پرسیده‌اند که مردان زن کردن چند کرفه است بدانند حد و اندازه آن پدیدار نیست و ما تمامی آن به‌توانیم گفت (۲) چه‌اگر از آن زن فرزندی در

1. *Darab Hormazyar's Rivayat*, ed. by M. R. Unvala, 1922, PP. 12 - 13.

۲. حد د نثر، فصل ۱۸، بند ۱ و ۲ (ص ۱۵ کتاب)، حد د بندش، فصل ۶۱ (ص ۱۳۳-۱۳۴ کتاب).

۳. حد د بندش، فصل ۶۴، بند ۱ (ص ۱۳۵ کتاب).

۴. یسن ۲۳، بند ۹.

۵. یسن ۲۲، بند ۹.

۶. حد د بندش، فصل ۳۶ (ص ۱۰۷ کتاب).

۷. آتش نیایش، بند ۱۱ (یسن ۶۲)، در

Zand - i Khurtak Avistak, ed. by E. B. N. Dhabhar, Bombay 1927, P. 42.

«مان‌وزند» واحدهای اجتماعی روزگار کهن است، معادل تقریبی خانه و خاندان، و «ویس» یکی دیگر از گروه‌های سازنده جامعه دوران باستانی است.

وجود آید هر کار و کرفه که فرزند کنند همچنان باشد که پدر به دست خویش کرده باشد (۳) و چون از آن فرزند فرزندی بزاید هم چنان می شود تا به تخمه آن به جهان بماند (۴) و هر کرفه که ایشان بکنند آن کس را چنان باشد که به دست خویش کرده باشد (۵) و بدین جهان روزستاخیز اگر پدری باشد که دوزخی بود از نشان دوزخیان دارد نقطه سیاه بود که بر پیشانی دارد، آن فرزند شفاعت کنند و ایزد عزوجل شفاعت ایشان بپذیرد آن نقطه سیاه بردارد»^۱.

سهم مادر نیز از آن کرفه همانند سهم پدر است، و زنی چون مادر زرتشت، از فروغ فرزند خویش نور در جهان می پراکند:

«آن گونه پیداست که چهل و پنج سال پیش از (آن) که زرتشت به همپرسی آمد، فره زرتشت (به هنگامی که) مادرش — که او را دوغدویه خوانند — زاده شد به شکل آتش از آن روشنایی بیکران (= عرش اعلی) فرود آمد و بدان آتش آمیخت که او را (اندر) پیش بود. از (آن) آتش اندر مادر زرتشت آمیخت. سه شب به همه گذرها و سویهای خانه به شکل آتش پیدا بود. رهگذران، بزرگ روشنی همی دیدند. نیز چون (مادر زرتشت) پانزده ساله شد، از آن فره که اندر وی (بود، چون) به راه می رفت، فروغ از او باز می تافت»^۲.

با زادن زرتشت آبها و گیاهان شادمان گشتند و بالیدند^۳. چون هر زن مستور و پارسا بر زمین فرزند زاید و پرورد، شادی و رامش بزرگ برای زمین است^۴. در هر زایشی اردویسورانا هید، بغبانوی گرانقدری که آبهای هفت کشور را روان می کند و به جریان می اندازد، عنایتی دارد: اوست که نطفه نران و زهدان و شیر مادگان را پاک می گرداند^۵، و به پاس مراقبت اوست که کودکان زاده می شوند و شیر می خورند:

که همه نطفه مردان را پاکی دهد [که چون پاک و خوب، نه با

۱. صد دد بندهشی، فصل ۲۹، بند ۸ و ۹ (ص ۹۸ کتاب)؛ و نیز شاهمت فاشاست، فصل ۱۲، بند ۱۵.

۲. پژوهشی دد اساطیر ایران، ص ۱۹۲ - ۱۹۳، به نقل از گزیده های زادسپرم.

۳. فروردین یشت، بند ۹۳.

۴. صد دد بندهشی، فصل ۷۷، بند ۷ (ص ۱۴۷ - ۱۴۸ کتاب) که تفسیری است بر فرگرد

سوم و ندی داد، بندهای ۲ و ۳.

۵. آبان یشت، بند ۲.

خون و چرک بیاید همی برای او (است)، که همه مادگان را برای زایش، زهدان را پاکی دهد [که چون بار دیگر آبستن شود، برای اردویسور (است)]؛ که همه مادگان را در زایش فرزند نیک دهد [که چون به نیکویی و خوب (نوزاد به دنیا) آید، برای او (است)]، که برای همه مادگان بقاعده [(یعنی) چندان (که) باید]، نیکو [یعنی خوش] شیر برآورند^۱.

در این هاله قداست که زادن فرزند را در میان دارد، عمل «فرزندخواهی»^۲ نه تنها جز در چارچوبه مقدس پیمان ازدواج پسندیده نیست، بلکه در همان حیطة نیز باید قواعد و اصولی رعایت شود: مثلاً در شب، جز در روشنی آتش یا ستاره یا ماه نباید انجام گیرد^۳. در این هنگام باید نام یزدان را یاد کرد و دعا خواند: «و چون به نزدیک ناریگ شوی، باید نخست اهنور بسرایی و پس (از آن) اشم و هو»^۴. نزدیکی کردن با زن نباید به جنین آسیب رساند^۵. نیز «درباره گران گناهی هماغوشی کردن با زن آبستن و شیردار که تخمه فرزندش از مرد دیگر (است)»^۶ احکامی وجود داشته است. نیز:

(حکم) هر که با زن آبستن یا آن که کودک شیرخوار دارد، هماغوشی کند، چون (است)؟ هر ریش (- زخم و گزند) و زیانی که بر کودک باشد، پس او را بر ذمه (است). اگر کودک شیر زده بشود یا (بر او) ریش رسد (و) بمیرد، (مرد) مرگزان (است). اگر این کودک شیر زده بمیرد، (و) پدر این کودک نداند که گناه مرگزان

-
۱. زند اردویسور نیایش، بند ۱۳ (ص ۳۳ ذندخوده اوستا).
 ۲. «فرزندخواهی» در برابر pus X wahisnih پهلوی گذاشته شده که خود ترجمه pue roistay اوستایی است.
 ۳. شایست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۷.
 ۴. دینکردمدن، ص ۸۰۸، سطر ۹ و ۱۰: اهنوریاپتا اهوویریو و اشم و هو نام دو دعای معتبر و بسیار مقدس زرتشتی است که در موارد بسیاری خوانده می شود.
 ۵. دینکردمدن، ص ۷۳۹، سطر ۷، ص ۷۴۹، سطر ۹.
 ۶. همان، ص ۷۴۷، سطر ۲۲.

باشد، (او را) دادستان (حکم) چگونه (است)؟ اگر با خواهش و پرسش (اجازه سالار) (باشد، پدر) گناهکارمرگ‌رزان (است) و اگر بیگناه (باشد)، پس او را (یک) تانفور (گناه) بر ذمه (است). و اگر دانست که (او را گناه بر) ذمه است، اما ندانست که تا چه (حد گناه دارد)، شیوه جبران (آن) چه (است؟ دادن) همه خواسته او (است که) به بخشش به مردان پرهیزگار باید بدهد و تا زنده باشد، (در) پیش (آنان به) خدمت کردن (ایستد)!

روشن است که با چنین عشق شگرفی به زندگانی، «تباه کردن کودک»، یعنی سقط‌جنین، چه جرم سنگینی است:

روان زنی را دیدم که گریبان و زاری کنان می‌آمد و می‌رفت و بر سرش تگرگ سرخ می‌آمد و زیر پای، روی (مس) گرم گذاخته می‌رفت و سر و روی خویش را با کارد می‌درید. پرسیدم که «این تن چه گناه کرد که روان چنان گران پادافراه می‌برد؟» سرش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که «این روان آن زن دروند است که از مرد کسان به ناخویشکاری آبستن شد و کودک تباه کرد. از درد پادافراه پندارد که بانگ کودک می‌شنود و می‌دود و دویدن چنان (وی را) گرانبار در نظر آید که کسی بر روی گرم برود، و همی بانگ آن کودک شنود و سر و روی خویش با کارد می‌درد و کودک را می‌خواهد و نبیند و تا فرسکرد این پادافراه باید بردن»^۲.

۱. ذند فرگرد وندیداد، ص ۵۹. سطر ۲ به بعد، ← دستنویس ت د ۲ (= TD2)، بخش دوم، یادداشت شماره ۲۲ (اسید می‌رود که بزودی ترجمه و آوانویسی این کتاب آماده چاپ شود).

۲. ادداویراخانه، فصل ۶۴، ← پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۳، «تگرگ سرخ» قرائت نگارنده است. منظور از «ناخویشکاری» وظیفه‌ناشناسی و خطاکاری است. فرسکرد (—) (fras (a) gird) نوشدگی و کالبد یافتن جهانیان در پایان زمان و پس از رستاخیز است و معنای ابدیت از آن برمی‌آید، «فرسکردی» یعنی جاودانه و ابدی.

نه تنها چنین بدکارانی مکافات دوزخی می‌بینند، بلکه زن نیک باید دوست و یاور مهربان شوهر باشد. دین به‌عنوان خطاب‌کننده به‌وجدان فرد آدمی، زن را چونان گرونده راستین می‌خواهد، و از او می‌خواهد و او را مکلف می‌سازد که قلباً به سرنوشت خود رضا دهد و صمیمانه بکوشد تا درست و نیک و وظیفه‌شناس باشد و در این راه بر تضادهای درونی و هوسهای دردناک دل خود چیره شود. ناپذیرفتن سرنوشت خویش و ناخشنودی در برابر آنچه اجتماع و حوادث آن به‌وی می‌دهد در رفتار و کردار او پدیدار می‌گردد و ناشادمانی از نیروی مقاومت و شیرینی او می‌کاهد. زن که نتواند دلپذیر و آخرین تکیه‌گاه استوار مرد خود باشد، گرایش به آن می‌یابد که همسر فریبده و دغلباز شود و نیرنگ و نابکاری او به‌مثابه معیار و محکی خواهد بود که جه را از ناریگ و دوزخی را از بهشتی متمایز می‌کند:

آن‌گاه، روان زنی را دیدم که جسد خویش را می‌خورد، پرسیدم که «این زن چه گناه کرد؟» سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که «این روان آن زن دروند است که به‌گیتی، نهان از شوی، گوشت بسیار خورد و به‌دیگر کس داد»^۱.

آن‌گاه روان زنی چند را دیدم که (هر یک) چند زبان (بود). پرسیدم که «این زنان چه گناه کردند؟» سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که «این روان آن زنان دروند است که به‌گیتی زبانشان تیز بود و شوی، سالار خویش را بسیار به‌زبان آزرده‌اند»^۲.

روان زنی را دیدم که به‌زبان تابه‌ای گرم را می‌لیسید و دست خویش را زیر آن تابه می‌سوزاند. پرسیدم که «این تن چه گناه کرد که روان چنان گران‌پادا فراداده برد؟» سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که «این روان آن دروند است که به‌گیتی نسبت به‌شوی و سالار خویش داد— پاسخی (= جواب حاضری) کرد و سگ زبان بود و نافرمانی کرد و کام او را در هم‌آغوشی برنیاورد و خواسته را از شوی دزدید و پنهانی

۱. ادادیرافنامه، فصل ۸۳، ← پژوهشی دد اساطیر ایران، ص ۲۷۸.

۲. همان کتاب، فصل ۸۲، ص ۲۷۸.

اندوخته خویش کرد»^۱.

این گونه تکلیف، مضاف بر مفهوم «ترس آگاهی» است که درباره آن گفتگو خواهد شد.

پنداشته‌های مشخص و موجود که رفتار آدمی را دقیقاً از پیش تعیین کند و جزئیات آن را در هر مورد معلوم دارد، باز هم به صورت احکامی مقدس و دینی پیرامون زادن و پروردن طفل هست: چون زن آبستن باشد، باید آتش را در خانه خوب پرهیز کرد و آن را روشن داشت^۲. نباید «چوب دندان»، یعنی مسواک و خلال دندان را که پوست دارد و مصرف شده است بر سر راه انداخت. زیرا اگر زن حامله پای بر آن نهد بیم می‌رود که جنین آسیب بیند^۳. مراقبت پزشکی برای دوران آبستنی، مانند مالیدن روغن گوسفند بر شکم زن حامله^۴، توصیه می‌شده است. در اوستای کهن دستورهایی برای یآوری به زائو و نوزاد، «درباره پیش انداختن زایمان زن آبستن، کار کردن بر روی ناف طفل، و خوراک نخستین و دوم او و چه هنگام دادن او را شیر مادر، چه گونه مراقبت (کردن از) طفل به هنگام (قنطاق) بستن و خفتن و پروردن (او، و) احتراز از گناه (رفتار) بیقاعدگی کردن (در این موارد)»^۵ وجود داشته است. در این طب سنتی متبحرانی نیز بوده‌اند، که گزیده‌های زادسپرم نابکاری از آنان را «پزشک‌ترین جادوگر» می‌خواند^۶. ده زن باید زائورا یاری دهند و پس از تولد باید آتش را بلندتر برافروخت و آن را سه شبانه روز افروخته نگاهداشت. اندکی گوگرد باید سایید و در آب نباتی، بر کودک اندود^۷.

۱. ادادپرانامه، فصل ۶۳، ← پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۲ - ۲۷۳.

۲. شایست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۱۱.

۳. همان، فصل ۱۲، بند ۱۳.

۴. گزیده‌های زادسپرم، ص ۵۵، سطر ۶-۹، ←

Vichitakiha - i Zatsparam with Text and Introduction, ed. by B. T. Anklesaria, Bombay 1964.

۵. دینکردمدن، ص ۷۴۷، سطر ۱ به بعد (کتاب هشتم).

۶. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۳.

۷. شایست ناشایست، فصل ۱۰، بند ۱۵ و ۱۶؛ حد در نثر، فصل ۲۴ (ص ۲۱ کتاب)، فصل

۱۶ (ص ۱۵ کتاب). آب نباتی آب میوه یا گیاهان است که گاهی به جای آب از آن استفاده

می‌شود.

به هنگام زادن فرزند در خانه میزد. و میهمانی برگزار می کردند و این میزبانی ثوابی بود که به گنج کرفته‌ها می‌رسیده است. میزد برای زایش دختران و پسران، هر یک آدابی ویژه داشته است. بر نوزاد نامی می‌نهادند که سود و خوبی بیشتر در نهادن نام دینی بر طفل است^۱.

دینکرد نمی‌گوید که چه تفاوتی در میزد زادن پسران و دختران رعایت می‌شده است. اما قرائن روشنی هست که نشان می‌دهد تولد پسر حادثه پراهمیت‌تر و دلپسندتر از زادن دختر بوده است. مثلاً در کتاب هشتم دینکرد به مضمون اوستای کهن و مفقود اشاره می‌شود که بنا بر آن در پنجمین ماه آبستنی فروهر اشوان نری و مادگی جنین را تعیین می‌کنند و برای یافتن فرزند نرینه می‌توان از آنان استمداد جست^۲. این گونه آرزومندی، که امروزه هم هنوز در همه جا هست، در آن جامعه مردسالار و باستانی کاملاً قابل درک است. به رغم تأکید گاهانی بر تساوی زن با مرد و به رغم نقش فعال و زنده او، به گواهی مدارکی چون مادیان هزار دادستان در دوران ساسانی، دلایل کافی برای رجحان جنس مذکر در آن زمان نیز وجود داشته است.

از جمله قرائنی که نشان می‌دهد در آن روزگار نیز جامعه برای هنر دردناک و دشوار زادن و عوارض سخت آن پاداش و مزدی پست به زن می‌داده است، تأکید شگفت بر ناپاکی عادت ماهانه زنان یا دشتان است. شاید عزت تولد فرزند چندان بوده است که نمی‌پسندیدند تا زن زاینده جز به آبستنی و شیردادن عمر بگذراند و فراغت وی را از این وظیفه طبیعی دوست نمی‌داشتند. بهر تقدیر پرهیزهای دشتان، که در فرهنگهای دیگر نیز نادر نیست، در منتهای کهن ایرانی با دقت و نفرت مورد توجه است. دشتان را تحفه و پاداشی خوانده‌اند که اهریمن آن را به مثابه پاداشی، با بوسه زدن بر سر جهی، دختر خود، به زنان می‌دهد^۳، و یا چونان ابزاری که «زنان را جوانی و پیری پیدا کند» به زنی فریبنده و همراز خویش می‌بخشد^۴ و با این هدیه زنان چنین نشان اهریمنی را با خود همراه می‌یابند.

۱. دینکردمدن، ص ۷۳۹، سطر ۱۹ (کتاب هشتم).

۲. همان، ص ۷۴۶، سطر ۲.

۳. پژوهشی دداساطیر ایران، ص ۵۳.

۴. دستنویس پهلوی MU29، چاپ عکسی، شیراز، ۱۳۵۵، ص ۳۶، س ۶ و ص ۲۷، س ۱۵ و ۱۴.

خلاصه‌ای از احکام و پرهیزهای سختی که در این باب دروندیداد و زند آن و نیز زند فرگرد وندیداد می‌آید، در فصل سوم از کتاب شایست ناشایست وجود دارد: تعویض جامه و دورنشستن از دیگران، دست کشیدن از کارهای روزمره در نه شبانه روز. هرگونه تخطی از این اعمال و جزئیات مشروح آن، گناهی با پادافراه دوزخی است. این میزان تکیه و تأکید شگفت است. هماهنگی آن را با شیوه آیینی ستایش و نیایش در آن روزگار و نفرت از ناپاکی و آلودگی تن و هرگونه پلیدی و بوی ناخوش، و نیز کوشایی برای رعایت روشهای بهداشتی شناخته زمانه، و اموری نظیر اینها را می‌توان درک کرد. نیز می‌دانیم که پیوسته اصحاب آداب و تشریفات دینی ابرام داشته‌اند تا بخشی از واقعیت را باری از ارزش مثبت یا منفی بخشند و آن را به صورت مرکز و محوری برای رعایت پرهیز و تابوهای آیینی درآورند، و بخوبی شوهران ناخشنود می‌توانند پدیده ناخوشایند و غریب دشتان را بیابند و در چنین جایگاهی قرار دهند. اینها همه قابل فهم و درک است. اما باز این گمان باقی می‌ماند که آیا هدفی اجتماعی و سیاسی نیز در افزودن بر این میزان تأکید و شکل دادن به آن در کار بوده است؟

با توجه به احکامی که در باره دشتان هست، هرگاه زنی فرزند نزاید، قریب به یک‌سوم از زندگانی دوران جوانی را باید از حیات اجتماعی دور باشد. این میزان با زایمان و تابوهای مربوط به آن — که خود نظیر دشتان است — بیشتر می‌شود و در نتیجه نقش زن در جامعه، خود به خود، سبکتر و کوچکتر می‌گردد. بعید نیست که در اینجا تعمدی با هدفی آگاهانه یا ناآگاهانه در میان باشد و این اصرار در پیوند دادن دشتان با بوسه اهریمن و تحفه وی، و جه‌شمردن زنی که قواعد دشتان را رعایت نکند، روشی معین برای تحدید اقتدار زنانی امیر و صاحب‌جاه است که در جامعه مقهور بومی در سرزمین ایران دارای سمتهای اجتماعی عالی و مراتب بلند بوده‌اند. این اقتدار و بلندپایگی — که زنانی چون شهرودر دیس و داهین و سیندخت و سودابه در شاهنامه، نماد داستانی آن به‌شمار می‌آیند — در این خطه وجود داشته است و شواهدی گوناگون بر آن گواهی می‌دهد. با تکیه بر پلیدی دشتان و رسوخ-

۱. «نشانه‌های زن‌سروری در چند ازدواج داستانی در شاهنامه»، از نگارنده، فرهنگ و زندگی،

شماره ۱۹-۲۰ (پاییز و زمستان ۱۳۵۴)، ص ۹۴-۱۲۱.

دادن این پنداشته در سراسر امپراتوری نه تنها زن از سریر فرماندهی و ریاست گروه‌های اجتماعی فرومی‌افتد و از مقام پرستاری در معابد دین عتیق بیرون رانده می‌شود بلکه ازدادوستد فعال اجتماعی و نیز امکان تعلیم و تعلم مستمر و رسمی جدا می‌ماند. پس، فرهنگ اقوام زن- سرور مغلوب به شکل نمادین مقهور می‌گردد و زن نیز رعایت یک رشته پرهیز و تابوی سخت را تعهد می‌کند.

رعایت نکردن قواعد دشتان و پرهیز آن موجب پیدایش یک رشته گناه طبیعی است.^۱ مثلاً نگریستن در خورشید و آب و آتش برای زن دشتان گناه است، و البته هم‌آغوشی با زن دشتان، که گناهی است با پانزده تنافور پادافراه. این رقم در فهرست گناهان و کیفرهای آنها درشت و قابل توجه است. برای جبران گناهان، برگزاری نیایشهایی ویژه ضرور دانسته شده است و در فصل یا در شصت و ششم از حد دد نثر تفصیل این نیایشها به نقل از زند جد دیوداد ذکر گشته است. این قواعد که در اصل و بن خود بسیار کهن و کهنه است، بتدریج به تعدیل گراییده است. مثلاً در روزگار امیداشا و هیشتان (در حدود قرن سوم هجری)، این موبد بزرگ فتوی می‌دهد که شرط بیماری را در دشتان باید ملحوظ داشت و اگر خونریزی زنانه از بیماری باشد، باید آن را پاک شمرد.^۲ این گونه اصلاحات به دلیل دشواریهای زمانه، که همه نیرو و توان جامعه را صرف خود می‌کرد، ناتمام ماند و در نتیجه، رشد تفکر آیینی و اجتماعی را متوقف ساخت و آن را از هماهنگی و همپایی با دانش و دانسته‌های تازه بازداشت.

*

در متون غیردینی نکته‌ها و گفته‌های بسیاری هست که به زنان باز می‌گردد و برخی دارای ایستاری پرشوق و تحسین و برخی نیز تحقیرآمیز و ناخوشایند است. اینها که گاهی به متنهاي مقدس هم ریشه می‌برند، ارتباطی با وحی زرتشتی در گاهان ندارند و تنها دیگرگونی و تنوع عقاید نویسندگان مختلف را نمایش می‌دهد. پندار مردانه در باره زنان است که نه ذات زن و چگونگی واقعیات و خصائص

۱. natural sin، گناهی است که فاقد بعد اخلاقی باشد و صرفاً به آداب و رسوم آیینی بازگردد.

2. Rivayat - I Hêmit - i Asavahistan, ed. B. T. Anklesaria, Bombay, 1962, P. 123, L. 4 (35/3).

سرشتی وی را، بلکه خشنودی یا اندوه و دشواری صاحب یا صاحبان این بیانات را در یافتن پیوند محبت‌آمیز و سالم با جنس مؤنث، و به تعبیر دقیق‌تر، با نفس و روح خود آشکار می‌کند.

از این قبیل است چنین گفته‌هایی با بار منفی: «زنان را خرد نیست»^۱. «بر زنان اعتماد مکنید که بر شما شرم و پشیمانی نرسد، به زنان راز مبرید که شما را رنج بی‌بر نبود»^۲. حتی در مجموعه دانشهای باستانی نیز نظراتی در این زمینه وجود داشته است: «در باره افزون نیرو شدن ماده از هم‌آغوشی با نر، و کاسته‌زوری نر از هم‌آغوشی با ماده»^۳. پاسخ نیز در همین آثار هست: «و نیز آن زن بتر است که با او به شادی نتوان زیست»^۴. باز می‌آید: «کدام رامشیار بهتر است؟... و رامشیار، زن نیک‌خوی خوشخوی بهتر!»^۵. یا: «رامش بهتر (است) و در رامش، زن ترس آگاه، کدبانو و شوی دوست بهتر»^۶. «در باره چهار چیز که مرد اگر در جوانی اندوخته باشد، (در روزگار) پیری با آن پر رامش تر شود: «نخست فرهنگ نیکو و دیگر خواسته بارآور، سدیگر زن نیک، چهارم خانه آبادان»^۷. هم مردان پرهوس و هم پندهای هوسناک با میوه‌های تلخ و شیرین، از دیرباز بوده‌اند: «زن جوان به زنی کن!»^۸. «این کدام چهار چیز به تن مردمان بتر (است که) دژ آگاه (مردم) با خویشتن کنند؟ یکی نشان دادن زورمندی، یکی درویش پرغرور که با مرد توانگر نبرد کند، یکی سالمند کودک‌خوی که زن خردسال به زنی کند، یکی مرد جوان که زن پیر به زنی کند»^۹. و نیز اندرزی دیگر: خود برای خویشتن زن خواه!»^{۱۰}. «زن فرزانه و شرمگین

۱. چند متن کوچک پهلوی، در کتاب متنهای پهلوی، گردآورده دستور جاماسب‌جی منوچهرجی جاماسب اسانا، بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۱۲، ص ۴۰، سطر ۱۶. (از ترجمه چاپ‌نشده خانم دکتر منیژه احدزادگان آهنی هم استفاده شده است.)

۲. واژه‌ای چند از آذرباد مهراسپندان، بندهای ۴۸ و ۴۹، در کتاب متنهای پهلوی، ص ۱۴۴-۱۵۲.

۳. دینکردمدن، ص ۷۴۸، سطر ۱.

۴. مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، تهران، ۱۳۵۴، پرسش ۳۲، بند ۱۴.

۵. همان، پرسش ۱۳، بند ۵ و ۱۲.

۶. دینکردمدن، ص ۵۰۰، سطر ۱۳ (کتاب ششم)، ترجمه شاکت ۱۲/۵.

۷. همان، ص ۷۹۱، سطر ۱۱ (کتاب نهم).

۸. اندرز آذرباد مهراسپندان، بند ۱۱۱، در کتاب متنهای پهلوی، ص ۵۸-۷۱.

۹. اندرز آذرباد، بند ۱۵۲.

۱۰. همان، بند ۴۲.

را دوست بدار و او را به زنی بخواه»^۱.
گفته‌هایی از این دست، که نظری فردی را در برابر زن بیان می‌کند، بسیار
است. مثلاً دربارهٔ زیبایی زن، در گفتگوی خسرو قبادان و رهی می‌آید:

دوازدهم فرماید و پرسد که کدام زن بهتر (است)؟ رهی گوید که
انوشه باشید! آن زنی بهتر (است) که از حیث اندیشه، سر در دوست
(باشد). افزون بر این، او را قامت میانه، سینه پهن، سر (و سرین
(و) گردن موزون، و پایش کوتاه، و میان باریک، و زیر پای گودی-
دار، انگشتان بلند، و اندامش نرم و گوشتالو، و به پستان (= دارای
پستان مانند به)، ناخنش برفین، و گونه‌اش انارگون، و چشمش بادام-
گونه و لب مرجانی، و ابرو طاقدیس (= گرد، کمانی)، دندان سفید
لطیف و خوشاب، و گیسو سیاه و براق (و) دراز (باشد)، و در بستر
مردان سخن بی‌شرمانه نگوید^۲.

طرحی از این زیبایی هم در توصیف «کنیز- پیکر نیکو دیداری، با انگشتان
دراز» هست که تجسم کردار نیک شخص متوفی است و در بامداد روز چهارم
درگذشت بر او ظاهر می‌شود تا روان را به بهشت برد. این تجلی و اوصاف آن مأخوذ
از اوستاست و در برابر آن صورت دیگری قرار می‌گیرد که باز ریشه در اوستا دارد و
صفت‌های پیکر مگس‌گون دیو پلیدی و آشوبنده کالبد مردگان است: عجزه زشتی که
کردار بد گناهکاران است و چونان زن کریهی پدیدار می‌گردد^۳، و امید می‌رود
که چه به آن شکل و شمایل باشد.

۱. همان، بند ۵۴.

۲. خسرو قبادان و رهی، در کتاب متنهای پهلوی، ص ۲۷ - ۳۸، بند ۹۵ و ۹۶.

۳. این توصیف از دختر زیبا یا دین نیکوکاران در ادا و پراغنامه می‌آید (فصل ۴، بند ۱۸ تا
۲، چاپ هوگ، ص ۱۸). جزئیات آن با هادخت نسک تفاوت دارد (همان، فصل ۲،
بند ۲۲، ص ۲۸۴). صفات زن نازیبا یادین بد کرداران، ترجمه تحت‌اللفظی وصف دیونسوش
یا آلودگی و پلیدی است که کالبد مگس شکل دارد (وندیداد ۷، بند ۲، و زند آن).

ساخت خانواده و پایگاه زن

در خانواده امروزی زرتشتی آثار اندکی از خانواده گسترده و پدرسالار هند و اروپائی برجاست و خانواده اصالتاً هسته‌ای و تک همسر نوین، که نام از پدر می‌برد و نو مکانی است، بازمانده منطقی همان شکل خانواده است. مع‌هذا، نوشته‌های پهلوی دورانی را نشان می‌دهد که مراحل عبور از خانواده باستانی را دربر دارد و بر اثر آمیختن با عناصر بیگانه و ساختهای متفاوت خانواده در نزد اقوام بومی این سرزمین، رشته‌های سردرگم و گاه نامفهومی پدید می‌آورد. به این دلیل، با توجه به اندک بودن مدارک، نکات بسیاری درباره خانواده در امپراتوری ساسانیان مبهم باقی می‌ماند. به نظر می‌رسد که بسیاری از اصطلاحات قدیمی، بی‌آنکه دقیقاً واجد معنای امروزی باشد، در متون بکار رفته است. مطالبی غریب و غیرعادی در آنها به چشم می‌خورد که شاید انعکاس دادوستد اجتماعی سنگینی در این نوشته‌ها باشد. هرگاه تأثیر قوانین مدون بین‌النهرین را در مدارک موجود چندان مهم نینگاریم و الفاظ را بازتاب مفاهیم اجتماعی زنده و حقیقی همان زمان بشماریم، باید مرحله گذرانی از تحول خانواده را در آن دوران بازشناسیم. نکته روشن آن است که یکی از دلایل غرابت مفاهیم و مطالب این متون، تغییر معانی واژه‌های آشناست که در نتیجه آن، کلماتی شناخته و مانوس، در بافتی متفاوت و برای القای مفاهیمی بکار رفته است که با آنچه ما می‌شناسیم، بسیار اختلاف دارد.

آنچه در نوشته‌های باستانی، اوستا و کتیبه‌های هخامنشی، می‌بینیم، آثار خانواده گسترده و پدرسالار است. جامعه دارای چهار واحد مان و ویس و زند و ده است و رؤسای آنها با زرتشتروتم—یعنی ریاست روحانی—پنج مقام اجتماعی یا «پنج ردی» را پدید می‌آورند. در فصل سیزدهم کتاب پهلوی شاپست ناشاپست می‌آید: «پنج ردی و چهار پیشه»^۱ و چهار پیشه طبقات چهارگانه اجتماعی است. این نوشته به اوستا اشاره دارد. به نظر می‌رسد که در آثاری که به دوران ساسانی باز می‌گردد، واحد سازنده جامعه دودمان یا دوده^۲ است. ریاست دودمان، یا دوده سالاری، مقام مشخص و متمایزی است که یک رشته حقوق و وظایف به آن اختصاص دارد و فصلی از

۱. مثلاً بندهای ۹ و ۱۱ از فصل ۱۳ شاپست ناشاپست؛ نیز— ص ۹۴-۹۵.

مادیان هزادادستان به آن می پردازد^۱. این سمت چنانکه انتظار می رود، همیشه از آن مردان است. ظاهراً هر کدخدا، که همسر کدبانوست، شاید دوده سالار نباشد. اما، هر مرد پانزده ساله هشیاری می تواند این مقام را احراز کند: آن را از پدر و برادر یا یکی از خویشان پدری، مانند پدر بزرگ یا عموی خود، به ارث برد یا دوده سالاری را به چنین مقامی بگمارد. زن امکان داشت در سالاری مرد خود باشد، یا بی سالار بسر برد.

اقتداری که به دوده سالار تعلق می گیرد، بازمانده قدرت و حرمت پیشین پدر در خاندان گسترده هندواروپائی است. اختیارات و حقوق و وظایف وی در هند و نیز یونان و روم باستانی بسیار متنوع و فراوان بوده است^۲. این اقتدار از مذهب ریشه می گرفت و بر قانون جامعه تکیه داشت که خود نیز از مذهب برمی خاست. پدر نماینده اجداد خانواده و دین خانوادگی بود و حقوق خانواده تماماً به وی بازمی گشت و در واقع، او در جامعه نماینده خانواده خود، و در درون خانواده، صاحب اختیارات و اقتدارات اجتماع بشمار می رفت. حق مالکیت و حق قضاوت و اجرای عدالت درباره افراد خانواده از آن وی بود و همه حقوق او از آن ناشی می شد که پدر را پیشوای دین خانوادگی می دانستند^۳. در آن دین باستانی آتشگاه مقدس خانگی هندواروپائی مرکز نیایش و پرستش بود و قربانی و ستایش پیرامون آن انجام می گرفت و پدر، واسطه پیوند اعضای خاندان با دین خانوادگی و اجداد آن شمرده می شد که همه مقدس و یاوران فرزندان خویش محسوب می گشتند و نیز نیازمند قربانی و ستایش آنان بودند تا بتوانند پس از مرگ به زندگانی اخروی خویش ادامه دهند. این پنداشته های عتیق، به تأثیر آموزشهای گاهانی دیگرگون شده بود و نیز بخش مهمی از اختیارات و وظایف دینی و قضایی پدر را نهادهای دولتی و کشوری دوران ساسانی برعهده داشت.

هر چند در روزگار ساسانیان دین از شکل خانوادگی خود درآمد بود، هنوز

۱. مادیان هزادادستان، ص ۲۴، سطر ۱۱ به بعد، و ←

Sasanidskij Sudebnik, Anahit Perikhanian, Erevan 1973.

۲. تمدن قدیم، ص ۷۷ به بعد.

۳. همان، ص ۸۲ به بعد.

هم آتش در خانواده نقشی ایفا می‌کرد: اگر در دودمان، زن و فرزند نابرنا و آتش بهرام، هر یک از این سه وجود می‌داشت و دوده‌سالار درمی‌گذشت، می‌بایست شخص دیگری را به دوده‌سالاری بگمارند^۱. این آتش بهرام چیست؟ آیا یادبودی از آتشگاه باستانی است که بقای آن رمزی از دوام خاندان و دین آن است؟ چه پیوندی میان آن و آتشکده شهر و ده وجود دارد؟ احتمال آن هست که آتش بهرام در خانواده نباشد. بنابراین، اصل خانوادگی بودن دین دیگرگونی تمام یافته بوده است. اما آثار آن به هر حال دوام داشت. زنان برخلاف جامعه باستانی یونان و رم، از حق مالکیت برخوردار بودند و نیز بسیاری از زنان جامعه ایران ساسانی، در خانواده‌هایی می‌زیستند که اساساً ساخت هندواروپائی نداشته است. طبعاً اختلاط و دادوستدی میان این اشکال خانواده پدید آمده است. مع‌هذا، بسیاری از مفاهیم و مسائل حقوق خانواده دوران ساسانیان را جز در پرتو آن پنداشته‌های عتیق نمی‌توان درک کرد. مثلاً، حقوق اجتماعی از آن واجد اجتماعی خانواده بود و هر خانواده، از طریق دوده‌سالار، از آن حقوق برخوردار می‌شد. بنابراین، زنانی که در دودمان بودند، با واسطه دوده‌سالار، از حقوق اجتماعی بهره می‌یافتند، اما، دودم‌سالار می‌توانست آنان را بر خود سالار و صاحب اختیار، یا به اصطلاح پادشاه^۲، کند. در آن صورت می‌توانست شخصاً همسر اختیار کند، و نیز برخلاف زنان گروه اول، در دادگاه گواه یا داور باشد^۳.

دوده‌سالار در جامعه ساسانی، همانند پدر در یونان و رم باستان، زنان و بندگان را «در دید و بینش»، یعنی در نظارت و مسئولیت خود داشت. دایره اختیارات پدر چندان بود که حق فروش فرزندان خود و نپذیرفتن آنان را به فرزندی داشت و نیز می‌توانست زن و فرزند خود را از دارایی خانواده محروم گرداند و کسی دیگر را به سالاری دودمان بگمارد. اما، هم اختیارات وی محدود به عقاید دینی و عرفی می‌شد و هم آنکه در درون خانواده، زن از ارجمندی و قدرتی برخوردار بود که به مادر خانواده و کدبانو باز می‌گشت. اعتقاد داشتند که فره‌خانه با کدبانو و کدخدا،

۱. ← ص ۷۵.

2. Padixsa

۳. ← ص ۸۰.

هر دو پیوند دارد و هرگاه جسد آن دورا از در خانه بیرون برند، فره خانه با وی به درخواهد رفت.^۱ بنابراین، در زمان حیات نیز کدبانو در فره خانه با شوهر خود سهیم بود. فرزندان ملزم بودند که هم از پدر فرمانبرداری کنند هم از مادر.^۲ همسر کدخدا که کدبانو و پادشاه بود، در اسواو شوهر می توانست شریک باشد و به اصطلاح انبازوی گردد. زن حق مالکیت داشت و درآمدی ویژه می توانست به دست آورد. نیز دستمزد خود را می توانست برای خود نگاه دارد یا به شوهر دهد. در اسواو شوهر حق تصرف مالکانه داشت و هرگاه زن و شوهر با هم وام می گرفتند به صورت شریک متضامن با آنها رفتار می شد و از زن، بی اجازه شوهر، قانوناً می توانستند وام را بازستانند. چکرزن، بنابر قرارداد و پیمان، حتی در اسواو شوهر می یافت که به وی تعلق می گرفت. رابطه زن با دوده سالار، به واسطه نوع ازدواج و نسبتی که میان آن دو بود، تعیین می گشت.

دوده سالاری به طور طبیعی از آن پدر خانواده بود و پس از وی به پسرش می رسید. ظاهراً ابعاد خانواده و گستردگی آن در روزگار ساسانیان، در ایران به مراتب از آنچه در یونان و روم باستان دیده می شود کوچکتر است و ترکیب اوستایی مان و ویس و زند دیگرگون شده است و جای «ده»^۳ کشور قرار دارد و پیوند خویشاوندی دورتر، دیگر اعتباری قانونی ندارد. پس از درگذشت پدر، دوده سالار طبیعی، یا به اصطلاح پهلوی «بوده»^۴ یکی از این چهار نفرند:

«آموخته شده است که دوده سالار «بوده»، این چهار (اند): پسر پادشایی و (پسر) پذیرفته و ستر منصوب^۵ و برادر انباز»^۶.

این موارد در روایت امیداشاوهیشتان چنین تعریف شده است:

«(۲)... دوده سالاری سه گونه باشد: منصوب، بوده (قانونی و طبیعی)، گمارده؛ (۳) آن که منصوب (است) آن باشد (که) کدخدا در زندگانی خویش سالاری

۱. زندفرگرد و نندیداد، ص ۵۲۹، سطر ۱ - ۱۲، (روایت پهلوی، ص ۷۶، سطر ۴ - ۶.
 ۲. مثلاً «اندرز کودکان» ترجمه و آوانویسی نگارنده، مجله چیستا، سال ششم، شماره ۷ و ۸ (۱۳۶۸)، ص ۴۹۰؛ اندرز بی نام در کتاب منتهای پهلوی، ص ۷۹، بند ۱، مینوی خرد، پرسش ۳۸، بند ۴.

3. Dahyu 4. Bûdag 5. kardag

۶. مادیان هزار دادستان، ص ۲۶، سطر ۱۰ - ۱۲. در باره ستر stûr ← ص ۷۶ - ۷۷.

دوده را بنا بر قانون، به او دهد، و او را دوده سالاری انتصابی (سپارد)؛ (ع) و یا مردی هوشیار و پانزده ساله را (که) برای سالاری شایسته باشد به پسری پذیرد یا او را نسبت به خود متعهد کند، (ه) و آن (دوده سالار طبیعی) آن (است) که چون کدخدا از جهان برود، پس او را پسری تنی زاده و هوشیار و پانزده ساله باشد. همان پسر را دوده سالاری به صورت طبیعی (است) (۶). آن که گمارده (است) آن (است) که پس از درگذشت کدخدای (کسی را که) به دوده سالاری سزاوارتر (است) و او را سالاران زمانه (به دوده سالاری) گمارند و دادستان (حکم) او از طریق گمارده شدن (است)؛ (۷) (گماردن کس به) دوده سالاری در آن زمان (ضرور) باشد که مردی بهدین از گیتی برود و زن و فرزند نابریا و آتش بهرام در دوده (وی باشد). اگر نیز یکی از این سه هست، پس نیز (وجود دوده سالار) همانا ضرورت دارد، و او را (اگر) برادر انباز و پسر برنا و دوده سالار و ستر منصوب و پسر پذیرفته نیست، پس او را کسی که سزاوارتر (است)، به دوده سالاری باید بگمارند، (۸) آن (کس) به دوده سالاری سزاوارتر (است) که به آن (شخص) در گذشته نزدیک پیوندتر (باشد)، (۹) همی آن را که خویشاوندتر (است)، برای دوده سالاری آن که در گذشته (است)، پیکار (مجادله و دعوا) کردن و خواستن (آن) واجب (است)»^۱.

اگر شخصی سزاوار دوده سالاری باشد و آن را ادعا نکند و به دست نگیرد در آن مورد گناهکار و مسئول خواهد بود و اگر دلیل قانع کننده ای نداشته باشد، با گناهکاری معزول خواهد شد و کسی که پس از وی بیشتر سزاوار است، آن را به عهده خواهد گرفت^۲. کسی که باید دوده سالاری را عهده دار شود، با بهانه هایی چون دوری از وطن نمی تواند از انجام دادن آن شانه خالی کند و باید به وطن باز-گردد و یا کسی دیگر را به جای خود بگمارد^۳. از جمله کسانی که می توانند به دوده سالاری برسند، همسری است که کدبانو پس از مرگ شوهر خود اختیار کند:

«(۲۴) اگر پس از درگذشت کدخدا، پیش از آن که کسی سزاوار به دودم سالاری گمارده شود و (سمت) گماردگی را ستاند، کدبانوی دوده همسر^۴ همی فراز

۱. (وایت امیداشاد هیشتان، ص ۱۲ و ۱۴.

۲. همان، ص ۱۹.

۳. همان، ص ۲۱ - ۲۲، بند ۳.

گیرد جایز (است) (۲۵) که دوده سالارگمارده نشود، کدبانوی دوده همسر فرازگیرد و دوده سالاری به همسر واگذار شود. (۲۶) کدبانوی دوده نیز (که) همسر گیرد، با آگاهی و دانستن سالاران زمانه است، هنگامی که همانا (همسر) گیرد^۱. این مرد را شوهر نمی خوانند و چون پسر کدبانو به پانزده سالگی رسد باید رضای خود را در برابر این ازدواج ابراز دارد^۲.

وظیفه ای که بدین ترتیب برعهده دوده سالارگمارده قرار می گیرد، امری است که آن را با حقوق امروزی افراد نمی توان انطباق داد، زیرا ضرورت اداره شدن اموال خویشاوندان در روزگار ما ایجاد حقی قانونی برای افراد نیازمند نمی کند. دوده سالاری که این سمت را به او واگذار کنند، دارای حقوق و وظایفی است و در برابر آسیب و زیانی که از سوی وی به اموال برسد، پاسخگو و مسئول خواهد بود^۳. این نوع وظایف و اختیارات و نیز گماردن دوده سالار برای آتش، همه یادگار رسوم و آداب باستانی آریایی است که به رغم پیدایش دین غیر خانوادگی و نیز وجود پرستشگاههای عمومی دورده و شهر هنوز برجای مانده بوده، اما نقش و کارکرد خود را بتدریج از دست داده و معنای وجودی آنها به ابهام گراییده است. گاهی هم مراحل این تحول تدریجی در متون موجود انعکاس دارد.

یکی از مواردی که مراحل تحول نهادهای دینی و اجتماعی را در آن می توان دید، مفهوم مبهم و دشوار «ستر» است. ستر به معنای متولی و موتمن و وارث است و به کسی اطلاق می گردد که بازمانده و یادگار شخص متوفی باشد. آن اعتقاد مقدس عتیق که حیات اخروی نیاکان خاندان را وابسته به وجود فرزندان ذکور در خاندان می شمرد^۴، ظاهراً با دیگرگونی چندی در ایران بازمانده است:

داشتن فرزندان را از شرایط گذر روان از چینودپل و رسیدن او به بهشت می خوانند هرگاه مردی پانزده ساله^۵ بی پسر از دنیا می رفت، راهی برای باقی ماندن نام و نشان و «پیوند تن پسین» برای او وجود داشت و آن گماردن ستر یا فرزندخوانده

۱. همان، ص ۲۰، پرشش ۵، بند ۲۴ - ۲۶.

۲. مادیان هزارادستان، ص ۲۶، سطر ۱ - ۵.

۳. همان، ص ۲۸، سطر ۱۵ تا ص ۲۹، سطر ۳.

۴. تمدن قدیم، ص ۳۷ به بعد.

۵. روایات داداد هرمزدیاد، ج ۱، ص ۱۸۲.

برای او در بامداد روز چهارم درگذشت بود. ستر «پل گذار» مردم است و «اگر فرزند نرینه بود بهتر، و اگر فرزند نباشد و دختر باشد و یا پادشاه زن باشد پل گذار شود. پس آن زن را باید که شوی کند. اگر پسر زاید به شوی اول باید داد. و اگر آن زن بمیرد یک ستر کردن آواید. و اگر آن زن زنده باشد و شوهر نکند گناه کار باشد و به خویشان او واجب است که ستر با وی دادن»^۱ در مادیان هزاد دادستان در فصل ستری، زن چکر نیز می‌تواند این سمت را بیابد^۲ و نیز این کتاب گماردن ستر را از ویژگی‌هایی می‌داند که بهدینان را از دیگران متمایز می‌گرداند^۳. حال آنکه در روایت امید-اشاوهیستان این ضرورت فراموش شده است^۴. با توجه به ضروری بودن پل گذار تا کنون و تأکیدی که بر حقوق و وظایف «زن ستر» در مادیان هزاد دادستان می‌شود، چنین پیدا است که ستر در عهد ساسانیان با پل گذار در متون بعدی و نیز سنت زنده، تفاوت چندی دارد. آنچه در اینجا باید یاد شود، نقش و ارزش جنسیت در نهاد «ستری» است: هر زنی تنها یک بار می‌توانست ستر باشد، اما مردان بارها می‌توانستند به عنوان ستر برگزیده شوند. ظاهراً هرگاه مرد بالغی ستر بود، همو دوده سالار نیز بشمار می‌آمد، اما هرگاه زن به صورت طبیعی این سمت را می‌یافت، می‌بایست برای دودمان سالاری نیز بگمارند. مع هذا زن ستر دارای حقوق و اختیاراتی متمایز در مادیان هزاد دادستان است^۵.

اگر پسری خردسال در خانواده بود و سالار دودمان در می‌گذشت، برای دودم سالاری مردی معین می‌شد و طفل که ستر بود، در پانزده سالگی به سالاری دودمان می‌رسید. اما دختر یا زن تنها می‌توانستند پسری به دنیا آورند که ستر باشد و در پانزده سالگی دوده سالار شود.

برخی از وظایف و حقوق سالار دودمان، در مادیان هزاد دادستان چنین است: می‌تواند سالاری دوده را به شخص مورد نظر خود دهد، که پسر پذیرفته و ستر

۱. همان، ج ۲، ص ۴۶۶.

۲. مادیان هزاد دادستان، ص ۴۹، سطر ۲ و ۳.

۳. همان، ص ۶۰، سطر ۱۶ تا ص ۶۱، سطر ۱.

۴. روایت امیداشاوهیستان، ص ۱ - ۳۰، پرش ۸.

۵. مثلاً: مادیان هزاد دادستان، ص ۵۰، سطر ۷ - ۱۲.

۶. مادیان هزاد دادستان، ص ۲۶، سطر ۱ - ۱۲، ص ۲۶، سطر ۵ - ۷.

منصوب نام می‌گیرد، و خواسته و ثروت خود را، چنان که بخواهد تقسیم کند^۱، یا آن را برای روان خود وقف نماید^۲. زن در دودمان در سرپرستی او بود: «پدر، سالاری دختر را جاودانه، و برادر، آن (– سالاری) خواهر را تا زنده (است) دارا (است و) بیگمان جایز (است که آن را به دیگری) دهد»^۳. «دادن سالاری به دیگری» در شرایط مساعد به معنای شوهر دادن دختر است. بی‌رضای دختر ازدواج اوقانونی نبود، اما پس از ازدواج زن ملزم به اطاعت از شوهر است:

و آن زن را نه زن باید شمرد که فرمانبردار شوی نباشد، و سود و زیان و اندوه و رامش شوی را همچون آن (– سود و زیان و...) خویشتن شمارد (و) با شوی هم‌سود و هم‌زیان نباشد، چه، او از هر دشمن بتر (است)^۴.

زن و فرزند موظف به رعایت حرمت و فرمان اویند و این تکلیف در فصلی از مادیان هزادادستان، به نام «در ناترس و آگاهی» مورد بحث قرار می‌گیرد^۵، و درباره «ترس آگاهی» زن پادشاهی و زن چکر و دختر و پسر و بنده نسبت به پدرسالار و دودمان سخن می‌رود:

ناترس آگاهی این باشد (که) کار درستی که شوی او را فرماید، نکند و آن (– کار) بد را که نکردن گوید (– دستور دهد)، (انجام دهد) و (چون) هر (یک از آن) دورا به سه‌بار (تکرار کند، ناترس آگاهی) باشد^۶.

۱. مثلاً: همان، ص ۲۰، سطر ۱۵ تا ص ۲۲، سطر ۱، بخش الف، ص ۲۴.

۲. همان، ص ۳۱، سطر ۸-۱۵، ص ۲۹، سطر ۳-۱۱، ص ۲۴.

۳. همان، ص ۲۸، سطر ۱۱ و ۱۲.

۴. اندرز بی‌نام در کتاب منتهای پهلوی، ص ۷۹، بند ۱۱.

۵. مادیان هزادادستان، ص ۴، سطر ۱۲ به بعد، بخش الف.

۶. همان، ص ۵، سطر ۶-۸، بخش الف.

ناترس آگاهی چون مورد اعتراف قرارگیرد و به صورت نوشته و مکتوب و «سخن نامه» درآید زن و نیز فرزندان که پس از آن از وی زاده شوند، از خواسته شوی بی بهره خواهند ماند^۱، و زن چکر نیز از خواسته معهود محروم خواهد شد^۲. در دینکرد نیز می آید که امر «ناترس آگاهی» در بخشی مفقود از اوستا مورد گفتگو بوده است^۳.

سالار دودمان مسئول اعمال و کردار زن و بنده خویش است:

زن و بنده همی در دید و بینش (= در مسئولیت) خدایگان و سالار
(خویش است و چون) زخم یا ستمی کند، تاوان (آن) یک دوم
(برعهده) خدایگان یا سالار (و) یک (سهم برعهده) آن کس (است)
که گناه کرد^۴.

دوده سالار مسئولیت تأمین معاش خانواده را نیز برعهده دارد و در فصل دیگری از مادیان هزادادستان، درباره پرداخت هزینه زندگانی، یا «خورش و دارش» سخن می رود:

پسر تا برنا (= بالغ) شود (و) دختر تا شوی کند (و) زن تا زنده
(باشد)، آن که پادشایی (است، هزینه) خورش و دارش (= خوراک
و معاش) (آنان)، اگر از دارایی پدر فراهم کردن میسر باشد، از آن
(= دارایی) پدر (باید تأمین شود)^۵.

هرگاه پدر این هزینه را از دارایی پسر یا دختر یا زن خویش بردارد و خرج کند باید آن را باز پس دهد^۶. این هزینه باید از راه حلال تأمین شود و اگر جز

۱. همان، ص ۶، سطر ۱۴ تا ص ۷. سطر ۲ و ۷، بخش الف.

۲. همان، ص ۷، سطر ۱۷ تا ص ۸، سطر ۲، بخش الف.

۳. دینکردمدن، ص ۷۷۳، سطر ۲.

۴. مادیان هزادادستان، ص ۱، سطر ۴-۶.

۵. همان، ص ۳۲، سطر ۱۲ و ۱۳.

۶. همان، سطر ۱۴، ص ۳۳، سطر ۱۶ تا ص ۳۳، سطر ۱.

این باشد موجب تباهی خاندان است^۱. پرداخت هزینه حلال برای زندگانی زن و فرزند «اشوداد» یا خیرات و نیکوکاری است^۲.

وی حق فروش آنان را نیز دارد، اما در صورتی که نتواند معاش ایشان را تأمین کند و با فروش یکی، هزینه زندگانی دیگران فراهم شود^۳. اگر کسی به آنان تجاوز کند، تاوان این جرم به وی تعلق می‌گیرد^۴. پدر شخصاً به هریک از اعضای خانواده به‌عنوان ارث، هرچه را بخواهد می‌تواند به‌بخشد. اما اگر وصیت نکند، «حصه فرزندان شاه زن، پسر را دو حصه و دختر را یک حصه، و اگر فرزند چکرزن باشد، او را یک حصه و فرزند شاه زن را دو حصه»^۵ از اموال پدر ارث می‌رسید. سهم زن پادشاهی در ارث همانند پسر پادشاهی بود و زن چکر، ارتباط مالی با خاندان شوی چکرنداشت مگر بنا بر پیمان و قراردادی معین و موعود.

در رم و یونان باستان، زنان حق حضور در دادگاه، حتی برای ادای شهادت هم نداشتند^۶. ظاهراً در ایران نیز چنین بوده است: «و این سه را به‌عنوان گواه نباید پذیرفت. زن و کودک نابالغ و مرد بنده را»^۷. اما از دینکرد هشتم برمی‌آید که در اوستای گمشده، مباحثی در باره زنانی که از «سالاری» مرد خارج بودند وجود داشته است:

در باره شایسته بودن زن به‌گواهی و داوری چون برتن خویش سالار
(و) پادشاه (باشد و چون) نیز به دستوری شوی (باشد) شایسته نبودن
(وی)^۸.

برای زنی که در سالاری مرد باشد، در اوستا اصطلاح -stato. ratu، و در

۱. دینکردمدن، ص ۵۵۵، سطر ۵-۷ (کتاب ششم، شاکت، ص ۱۴۸).

۲. «وایت پهلوی، ص ۱۲۶، سطر ۶-۸.

۳. مادیان هزار دادستان، ص ۳۳، سطر ۶-۹، و سطر ۱۳-۱۷.

۴. زندگرد و نندیداد، ص ۵۹۱-۵۹۲.

۵. «وایت داداب هرمزیداد، ج ۲، ص ۴۶۶.

۶. تمدن قدیم، ص ۸۵.

۷. مینوی خرد، پرسش ۳۸، بند ۳۷، ترجمه مینوی خرد، ص ۵۶.

۸. دینکردمدن، ص ۷۰۸، سطر ۱۸.

پهلوی *astayenid radan*، برای زن بیرون از سالاری *stato .ratu* معادل *anastayenid radan* وجود داشت. در تفسیر پهلوی این دو اصطلاح می‌آید: «آن که در خانه پدران و شوی (است)» و «آن که (در خانه پدران و شوی نیست)». نیز زنی که از خانه پدر به شوهر داده شود یا بیرون از سالاری، با دو اصطلاح متفاوت نامیده می‌شده است.^۱ نیز از شباهتی که در دو نوع ازدواج کهن «خودسرای زن» و «ایوکین» مطرح بوده است، استنباط می‌شود که گاهی زنان اختیارات و حقوقی مشابه دوده سالاری می‌یافته‌اند.^۲

رویه‌مرفته، از کتابهای پهلوی برمی‌آید که از اعتبار جنسیت مردانه و اقتدار کهن پدران در جامعه عتیق هندواروپائیان، در امپراتوری ساسانی چنان اثری برجای بوده است که پسر زاده‌شدن را به صورت امتیازی برای فرد آدمی درآورد؛ انسان مذکر هم حرمت و مزایای حقوقی بسیاری را دریافت می‌کرد و هم مسئولیت تأمین معاش زن و فرزندان را بر عهده داشت. بدان گونه که زن بیوه مظهر بی‌پناهی و رنجوری بود.^۳ اما زن کوشا و هوشیار، با سودجستن از حق تملک و دارایی و کار، می‌توانست به یاری بخت و دانایی، جایگاه ارجمند و بلندی در جامعه بیابد و به عزتی چندان رسد که به گواهی مدارک مکتوب، از آن پس زن زرتشتی هرگز توانایی برخوردار از آن را به‌چنگ نیاورد. زن در آن روزگار توان آن را داشت که مزایایی را با شایستگی ذاتی و کوشندگی از آن خود کند که مردان، خود به‌خود، به محض مرد زاده‌شدن، امکان بهره‌مندی از آن امتیازات را می‌یافتند.

انواع ازدواج

شوهر کردن برای زن، بنابر قواعد دوران ساسانیان به معنای درآمدن از سالاری پدر یا برادر و رفتن به سالاری شوهر یا پدر اوست. اجازه رسمی دوده سالار،

۱. وندیداد و زندآن، فرگر ۱۵، بندهای ۱۱، ۱۳، ۱۵؛ نیز:

Mansour Shaki, «The Sassanian Matrimonial Relations», *Archiv Orientalni*, 39 (1971), PP. 32, 23, 45.

۲. «وایت امیدا شاهیشمان، پرسش ۴۳ و ۴۴ که در آنها اختلاف این نوع ازدواج مورد پرسش است، و گویا نوعی مقایسه میان آن دو مطرح است.

۳. اندرز آدریاد، بند ۹، کتاب متنهای پهلوی، ص ۶۵، سطر ۱۲-۱۴.

نخستین عاملی است که نوع ازدواج را تعریف می‌کند، در وهله دوم، ازدواج زن برای بار نخستین و بعدی، تعیین می‌کند که ازدواج چه نوعی است. ازدواج می‌تواند واقعی باشد یا نمادین و آیینی. در شکل اخیر، پیوندی غیر واقعی و مبتنی به پنداشته‌هایی مقدس در میان است که تنها در چهارچوب همان تصورات باستانی درك آن امکان دارد. در متون قدیمیتر، از ازدواج منقطع نیز سخن می‌رود، و نیز کنیزکانی که فرزند می‌آورند. نیز از آنجا که ازدواج را امری جاویدان تلقی می‌کردند، مفهوم طلاق به طرزى که اینک آن را می‌شناسیم، درك نمی‌شده است. به همین دلیل برخی از این انواع ازدواج تنها کاربرد واژه‌های آشنا با معانی متفاوت است و هرگاه تعاریف آن در پرتو معانی جدید، بی‌توجه به باورهای کهن، بررسی شود، چیزی جز ازدواج بار اول و بارهای دیگر نیست. در همه آنها تک‌شوهری اصل قاطع است، ولی از تعدد زوجات، حتی به صورت دو زن پادشاهی در مادیان هزار دادستان نشانهایی هست.^۱ نوع نخستین ازدواج یا پادشازنی، همان است که تا به امروز دوام آورده است و در همان زمان نیز، بنابر شواهد و دلایل طبیعی، نوع اصلی بوده است. در آن، سالار دودمان موافقت می‌کرد که دختر خود را به شوهر دهد. پیمان میان داماد و پدر دختر بسته می‌شد. نمونه‌ای از وصف آن در پیمان کدخدایی^۲ پهلوی برجای است: ازدواج، «اشوداد» یا امر خیر است. دختر برای نخستین بار ازدواج می‌کند و «ستر» یا «ایوکین» یا «دختر خوانده» کسی نیست. رضای او در ازدواج شرط است^۳ و پدر، که سالار اوست، یا سه سخن یا سه قول، موافقت خود را با ازدواج اعلام می‌دارد. عروس می‌پذیرد که در زندگانی از زنی و یگانگی فرمانبری و ترس آگاهی در برابر شوهر، و نیز از ایرانی^۴ بودن و بهدینی باز نگردد. داماد نیز تعهد می‌کند که او را به عنوان زن گرامی، به عنوان کدبانو استوار دارد، و

۱. مادیان هزار دادستان، ص ۱، سطر ۲ و ۳، بخش الف.

۲. متنهای پهلوی، ص ۱۴۱ - ۱۴۳.

۳. مادیان هزار دادستان، ص ۳۶، سطر ۲-۵، ص ۳۶، سطر ۹-۱۶، خرده‌داستان، ص ۳۵۳، ۳۵۴، یادداشت ۳، صفحه ۸۳.

۴. erih، اصطلاحی است که ظاهراً نه بر ساکنان ممالکی غیر از ایران، بلکه بر گروهی از مردم همین سرزمین اطلاق می‌شده است، که احیاناً پیرو راه و روشی دیگر در زندگانی بوده‌اند، - دنباله مطالب.

خوراك و پوشاك او را در آسایش فراهم گرداند و فرزندان وی را به پادشا فرزندی خود بشمارد. از بند هفتم پیمان کدخدایی برمی آید که داماد عروس را در درآمد خود پادشاه می کرده است و معنای پادشاه دارای قدرت و اختیار و حق تصرف است: نیمی از دارایی خود را، که بر آن حق بخشیدن دارد، به وی می دهد و قرار می گذارد که نیمی را از هر چه در آینده به دست آورد، به صورت تقسیم نشده^۱ به همسر خود بسپارد و هرگاه خود زن یا کسی از سوی او آن را مطالبه کند، بی بهانه به وی بپردازد. گواهان این قرارداد را امضا می کرده اند.

در اینجا نوعی ازدواج مطرح است که در آن، زن به برابری و «انبازی» شوی می رسد و در مادیان هزادادستان از آن یاد می شود. در قیاس با «اندرزگواه گیران»^۲ فارسی می بینیم که شرایط ضمن عقد اینک بیان نمی شود و هیچ نوع مهری امروزه در کار نیست. ظاهراً این شرایط جزئی مرسوم از اصول ازدواج شده است. عروس با تواضع و سربلندی بیشتری به خانه بخت می رود. عملاً در دارایی شوهر سهیم است. در سالهای اخیر رسم و کسالت پدر دختر — که تا دوسه دهه پیش جاری بود — رفته رفته منسوخ شده است. ازدواج رسماً پیمانی است ابدی که میان زن و مرد جوان و با امضای آن دو تن انعقاد می پذیرد. پدر دختر نخستین گواه از هفت مرد است که آن را گواهی و امضا می کند.

این ازدواج امری فرسکریدی یا جاودان است^۳. زن و شوهر باید عهد کنند که هر کار و کوفه که ورزند، در آن هم بهره باشند^۴. اگر زن نتواند توبه کند، شوی می تواند به جای او این کار را انجام دهد^۵. آن دو باید بکوشند تا همراه یکدیگر نیکی ورزند و در زندگانی چنان بسر برند که در بهشت نیز بتوانند با یکدیگر باشند:

«نیز رأی و باور بر این داشتند که مردمان را چهار چیز بس نیکو (است).

1. windisn 2. abaxt

۳. جمله خرد، ادست، به اهتمام رستم سوید رشید خورسند و آسوزنده ابن شیرمرد نوذر، چاپ بمبئی ص ۵۸.

۴. دوايت اميداشادويشتان، ص ۱۱۱، سطر ۱ و ۲.

۵. حد در پندهش، فصل ۳۹، ص ۱۰۹.

۶. دوايت پهلوی، ص ۱۶۴، سطر ۲.

این نیز ایدون (باشد): نام خویش و سخن خویش و کار خویش و زن خویش... و زن خویش (داشتن) این باشد که در هر (کار نیک و) اشویی (با او) همکامه (- دارای رأی و آرزوی یگانه) (باشد)»^۱.

«یکی این که مردی چون یشت کرده باشد و زن وی (یشت) نکرده باشد، بسیار واجب (است برای) زن یشت کردن یا گیتی خرید فرمودن؛ تا چنان که در گیتی، ایدون نیز در مینو، بیشتر به هم نزدیک باشند، و در هادخت (نسک) گوید که «زن ترس آگاه را همانند فرزند باید داشتن»^۲.

چنین زنی بهترین یاورشوی خویش است، حتی اگر مرد، روحانی بزرگ یا زرتشتروتم باشد: «او، زرتشتروتم، را یاور پنچ (است): بزرگمان و بزرگ ویس و بزرگ زند و شهریار، و نیز آن که زن خود (وی است)»^۳.

اگر در زندگانی مرد زن را به نیکی و راستی هدایت نکند، در جهان دیگر، که زن پادافراه خواهد کشید، از شوهر خواهد پرسید که چرا او را آگاه نکرده است^۴. زن انباز می‌تواند در دارایی شوهر دخل و تصرف کند^۵. می‌تواند از مال وی به دیگران ببخشد و اگر مقدار این بخشش زیاد باشد، باید از شوهر اجازه بگیرد^۶. سهم او از ارث همانند پسر پادشایی است و نیز کابین او از آن باید پس از وام گزاردن پرداخت شود^۷. اگر فرزند نداشته باشد، همه میراث شوهر از آن او خواهد بود^۸.

۱. دینکرد مدن، ص ۵۰۱، سطر ۱۹، کتاب ششم، شاکت، ص ۵۲، بند ۱۳۲.

۲. شایست فاشایست، فصل ۱۲، بند ۳، یشت کردن یکی از مراسم ضروری برای هر زرتشتی در دوران قدیم شمرده می‌شده است. گیتی خرید کردن عبارت است از سفارش دادن برای نیایش و ستایش به کسی دیگر است که آن را برگزار کند و در برابر آن پول دریافت دارد. هادخت نسک یکی از بخشهای اوستاست.

۳. شایست فاشایست، فصل ۱۲، بند ۴۴؛ Zaratusstrom.

۴. (داویرافنامه، فصل ۶۸، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۴).

۵. مادیان هزارادستان، ص ۳۳، سطر ۹-۱۱، ص ۶، سطر ۱۴ تا ص ۷، سطر ۲، بخش الف.

۶. (دایت پهلوی، ص ۱۲۰-۱۲۱).

۷. (دایت داراب هرمزدیار)، ج ۱، ص ۱۸۸.

۸. همان، ص ۱۸۷.

زن اگر ترس آگاه نباشد و ناترس آگاهی او مسلم بشود و شوهر کتباً گواهی بر آن بستاند، از دارایی همسر بی بهره خواهد ماند.^۱ ناترس آگاهی زن، همانند بسیاری از امور اخلاقی در کائنات اثر می‌کند:

به جهت استقرار سپندارمذ در زمین، هنگامی که دزد و ستمکار و مرگ‌رزان، و زنی که در برابرشوی ناترس آگاه (است)، در جهان با گناهکاری بر (زمین) راه روند - (و) شوی ایشان (- آن زنان) خویشکار (- وظیفه‌شناس و صالح) و نیک (باشند) -، زلزله بیشتر می‌شود.^۲

در باره ترس آگاهی و حرمت زن نسبت به شوهر بسیار غلو شده است و در فصل پنجاه و نهم از عهد دد نثر می‌آید:

(۱) این که در دین اویژه مازدیسنان زنان را نیایش کردن نفرمودند (۲) که نیایش ایشان آن است که هر روز نه بار بامداد نماز پیشین و نماز شام در پیش شوهر خویش باز ایستد و دست به کش کنند و گویند که ترا چه اندیشه است تا من آن اندیشم. و ترا چه می‌باید تا من آن گویم و ترا چه می‌باید تا من آن کنم که فرمائی (۳) هر چه شوهر فرماید آن روز بر آن بپاید رفتن (۴) و البته بی‌رضای شوهر هیچ کاری نکردن تا خدا از آن زن خشنود باشد (۵) چه خشنودی ایزد در خشنودی شوهر پیوسته است چه هرگاه که فرمان شوهر کار کنند در دین او را اشوخوانند و اگر نه او را چه خوانند.^۳

مع‌هذا نه تنها کدبانو نیز همانند کدخدا با فره خاندان و پابندگی آن پیوستگی دارد، بلکه فرزندان نیز موظف به اطاعت و داشتن «ترس آگاهی» در برابر اویند^۴ و

۱. - ص ۷۸-۷۹.

۲. شایست ناشایست، فصل ۱۵، بند ۲۲.

۳. «وایت پهلوی»، ص ۱۲۰.

۴. - ص ۷۴.

در کتاب حقوقی مادیان هزار دادستان، نقش فعال او را بخوبی می‌توان مشاهده کرد. او می‌تواند به هنگام مرگ خود، سالاری خاندان را به کسی که مایل باشد بسپارد.^۱ سهم او از ارث شوهر همانند سهم پسرپادشاهی است^۲، و حتی بنا بر وصیت شوهر این حق از او سلب نمی‌شود.^۳ اگر پس از مرگ شوهر و قبل از گمارده شدن دوده سالار برای خاندان، همسری شایسته بگزینند، وی به دوده سالاری خواهد رسید.^۴ اگر انباز شوهر باشد، برای فسخ آن پیمان انبازی، «سخن‌نامه‌ای» تنظیم می‌شده است.^۵ فسخ این قرارداد، با طلاق دادن وی همانندی و یکتایی ندارد و مضاف بر آن است. هنگام طلاق رضا و «خرسندی» زن شرط اصلی است:

اگر گوید که پادشادختری را (که) به زنی من درآمده است و من با خرسندی دختر، دختر را از زنی هشتم (طلاق دادم)، مگر آنکه بدین آیین گوید، در غیر این صورت (بر) موافقت دختر چیزی آشکار نه (باشد)، پس مطلقه نشود (و) دختر و آن مرد، زن و شوهر (می‌مانند).^۶

طلاق بی‌خرسندی زن، شرعی و قانونی نبوده است و حتی با وجود وصیت صریح شوهر ارزش اجرایی نداشته است.^۷ درباره طلاق و شرایط آن در فصل سی و چهار از حد دد بندهش می‌آید:

(۱) و اندر دین پیدا است که دختر تا نه ساله نشود به شوهر نباید دادن و نامزد کسی نباید کردن (۲) و تا دوازده سال شود پس به شوهر باید دادن چه گناه باشد (۳) و هر زنی که چهار بار بگوید به شوهر خویش من ترا نخواهم و زن تو نباشم یک شبانروز هم برین سخن

۱. مادیان هزار دادستان، ص ۱۲ - ۱۵.

۲. همان، ص ۸۸، سطر ۷-۱۳، (وایات داراب هرمزدیاد، ج ۱، ص ۱۸۸.

۳. (وایت امیداشاوهیشتان، پرسش ۷، ص ۲۴ - ۳۰، بویژه ص ۲۷، بند ۶.

۴. مطالب پیشین.

۵. مادیان هزار دادستان، ص ۴، سطر ۴-۹.

۶. همان، ص ۳، سطر ۱۱-۱۴.

۷. (وایت امیداشاوهیشتان، پرسش ۷، ص ۲۴ - ۳۰، بویژه ص ۲۷، بند ۶.

باشد مرگ‌رزان دوزخی باشد (۴) هر زنی که فرمان شوهر نبرد آنچه شوهر فرماید نکند او را بدان شوهر هیچ حقی و بهره نرسد که خواهد اگر نان و نفقه ندهد گناهِش نباشد (۵) و چون زن مستور و کم سخن باشد فرزند نرینه بیشتر زاید (۶) باید که شوهر او را مانده فرزند دارد و هیچ فرقی نباشد (۷) و چون پسر سه بار جواب پدر باز دهد و فرمان پدر نبرد مرگ‌رزان باشد کشتن واجب بود به دین (۸) و به دین مازدیسنان نشاید که زن رها کنند (۹) و طلاق نیفتد مگر به چهار چیز (۱۰) یکی آنکه بستره شوهر خویش ببرد و بی رسمی کند و ناشایستی از او پدیدار آید (۱۱) و دوم آنکه دستان پنهان کند و شوهر نداند (۱۲) و سیوم آنکه جادوی کند و آموزد (۱۳) و چهارم آنکه فرزند ازش نزاید (۱۴) دل زن خوش کند و به شوهر دهد و خویشتن زنی دیگر بکند به رضا و خشنودی یکدیگر (۱۵) اگر نه هیچ نشاید هشتن (طلاق دادن) و اگر دست باز دارند و بهانه ازین چهارگونه هیچ نباشد گناه کار و مرگ‌رزان باشد (۱۶) و چون کسی زنی بخواهد و دست پیمان کند بعد از آن نشاید که آن پیمان بشکند (۱۷) هر وقت که آن زن را بدان معنی غمی به دل رسد او را گناه باشد با دفره به روان او رسد و مهر دروج خوانند^۱.

درباره گناه مهر دروجی و برهم زدن ازدواج، در اوستا نیز مطالبی بوده است و در دینکرد هشتم از آن یاد می‌شود:

درباره گران گناهی (به) چندگونه، دروغزنی (= مهر دروجی کردن)، که چون (زن) با همداستانی (به شوهر) داده شد (و) پذیرش آشکار گردید، (سپس اگر) به مرد دیگری داده شود، چیست، در همان فصل^۲.

در کتاب «دایت پهلوی»، این مهر دروجی در ردیف دیگر انواع پیمان شکنی

۱. صد در پنجاه و هشت، ص ۱۰۱ - ۱۰۲؛ mihr - druj - گناه پیمان شکنی که ایزد مهر را می‌آزارد.

۲. دینکرد، ص ۷۱۷، سطر ۱۶.

و نیز دزدی می‌آید و زن، اگر رضا به‌رها کردن شوهر اول و درآمدن به همسری مرد دیگر بدهد، و کسی که در این امر یا روی و مرد دوم باشد، و نیز شوهر دوم، همگی مرگ‌زنانند^۱. چنین زنی شایسته مجازات و پادافراه دوزخی است^۲.

ظاهراً شکستن پیمان متفاوت است با انعقاد قرارداد ازدواج منقطع و موقت که در مادیان هزادادستان به آن اشاره می‌شود^۳. چنین ازدواجی، به قیاس با آنچه در شاهنامه^۴ می‌آید، هم باید دست کم در آن از جهیزیه زن خبری نباشد، و هم آن که به شیوه‌های جدید زندگانی جامعه ساسانیان بازگردد. شاید بتوان ازدواج منقطع را غیر آریایی و رسمی از آن بومیان این سرزمین دانست که در تضاد با آثار بازمانده از ساخت خانواده و پدرسالاری دودمان و حقوق کهن آریایی و احکامی از این دست قرار می‌گیرد:

در جایی نوشته است که چون مرد زن را از زنی بهدد، مگر چنان (باشد که) آن زن را بر خویشتن سالار و پادشا (= صاحب اختیار) کند، در غیر این صورت اگر او را به سالاری به کس (دیگر) ندهد؛ آن زن (اگر) پس از آن در زندگانی آن مرد شوهر کرد (و) فرزند زاید، آن فرزند آن زن، آن (مرد) را متعلق (است) که آن زن را به آن آیین از زنی هشت (= طلاق داد)^۵.

این گونه تعلق و خویشاوندی را باید بازمانده پیوندهای خویشی و حقوق و اختیارات خاندانهای گسترده و پدرسالار در ادوار پیشین دانست که بن و اصل آریایی دارد و به دوران پیش از هند و یونان و روم باستان ریشه می‌برد، نظیر دیگر این حکم هم هست:

اگر به زن گوید که ترا برخویشتن سالار و پادشا کردم، (او را از

۱. دوايت پهلوی، ص ۳۵، سطر ۱، به بعد.

۲. دینکرد مدن، ص ۸۰۵، سطر ۸.

۳. مثلاً مادیان هزادادستان، ص ۸۷، سطر ۲ و ۳، ص ۸۷، سطر ۱۷ تا ص ۸۸، سطر ۲.

۴. «نشانه‌های زن سروری...»

۵. مادیان هزادادستان، ص ۲، سطر ۱۵ تا ص ۴، سطر ۱.

زنی) نهشته است، بلکه (او را) پادشایی (- اختیار) به شوهر چکر کردن داده باشد^۱.

چنین مفاهیم و احکامی از دایره تصوراتی که به آن خو کرده‌ایم بسیار دور است و به جهانی دیگر از پنداشته‌های عتیق تعلق دارد. به همین میزان نیز می‌تواند مبدأ سوء تفاهم و تعبیر غلط و اعمال غرض شود. مع هذا، شوهر چکر کردن، چه در زمان زندگانی سالار دودمان و شوهر زن، و چه پس از مرگ وی، از مسائل مورد بحث حقوق آن روزگار است^۲.

از مجموع مطالب بازمانده در این باره، ظاهراً چنین پیداست که گاهی منظور از آن ازدواج داشتن زن بنده یا پرستار به زنی است:

یکی این که ایشان را که چکر به زنی (باشد) و فرزند از او زاید، آن را که نر (است)، اگر هم^۳ به پسری بپذیرد، نیکو (باشد) و آن که ماده (است، او را به فرزندی پذیرفتن) سودی نیست. چه (پسر) ستر شایسته (است)، و در (فرگرد) چهاردهم هوسپارم (نسک)، دستوران آموخته‌اند که «پسر من پسر تو نیز تواند بود و دختر من دختر تو نتواند بود»، و بسیارند که (با) این اندیشه ستر نگمارند که فرزند چکر را به پسری پذیرفته‌ایم^۴.

ظاهراً پدر می‌توانسته است فرزند زن چکر را به فرزندی نپذیرد و فرزند کنیز

۱. همان، ص ۳. سطر ۱۱ و ۱۰.

2. Anahit Perikhanian, «On Some Pahlavi Legal Term,» Memorial Volume of W. B. Henning, London 1970, PP. 349 - 75; Mansour Shaki, «the Concept of Obligated Successorship in the Madiyan i Hazar Dadistan,» Monumentun H. Nyberg, Leiden 1975, PP. 227- 42

دندیداد و زندآن، فرگرد ۱۵، بند ۱۱، ۱۳، و ۱۵.

۳. واژه را صورت هزوارشی برای mad = مادر نیز می‌توان خواند و اگر درست باشد نشانی از آن رسم باستانی است که کدبانو یا مادر خاندان در پذیرفتن فرزندخوانده دارای نقش و سهمی بارز و در آیین کهن دینی آن جایگاهی شاخص و متمایز داشته است.

۴. شایسته‌نایش، فصل ۱۲، بند ۱۴؛ فصل ۱۰، بند ۲۱.

متعلق به مادر بوده است. در دوزخ اداویرافنامه مردی را می بینیم که «مادراندر» یا نامادری فرزندان و زن دوم داشته و فرزند خود را به فرزندی نپذیرفته است.^۱ به نظر می رسد که به اعتبار همین نوع زن گرفتن، شوهر می توانسته است زن خود را به عنوان استعاری بنده و پرستار، و به مثابه چاکر محسوب دارد و او را به مردی دیگر بدهد. عملاً رفتار وی همانند طلاق دادن زن و ازدواج مجدد کردن است، اما با استفاده از اصطلاحات و سنن و روابط رایج زمان، «زن به چکری شوی پیشین، به شوی»^۲ داده می شده است. و این ازدواج را چکر زنی یا چغر زنی می گفته اند. مرد نیز شوی چکر و فرزندان آنان نیز چکر نام می گیرند. ظاهراً اطلاعات مختصر و پراکنده ما از این نوع ازدواج به ادوار تاریخی و شرایط اجتماعی گوناگون بازمی گردد: مثلاً کرفته پسر پادشایی به پدر پادشایی تماماً می رسد، اما در مورد چکری، این میزان یک چهارم است. قول دیگر هم هست که می گوید تمام آن کرفته به پدر چکر خواهد رسید.^۳ یا همانند آنچه در پادشا زنی هست، اگر کسی به زن چکر تجاوز کند، تاوان آن را به شوهر چکر باید بپردازد.^۴ زن چکر را جز با اجازه سالار خود از جای او نمی توان دور کرد.^۵ او بر دارایی شوهر حقی نداشته است مگر بنا بر قرارداد و پیمان.^۶ کاربرد مهم این شیوه ازدواج، بویژه در ادوار متأخر که ساخت خانواده دیگرگون شده بوده است، در هنگامی است که شوهر بمیرد و زن برای بار دوم ازدواج کند.^۷ ظاهراً چون ازدواج نخستین پادشایی و فرشکردی است و در جهان دیگر نیز ادامه می یابد، بار دوم زن باز به عنوان استعاری چکر، زن مرد

-
۱. اداویرافنامه، فصل های ۴۲ و ۴۳؛ در هادیان هزار دادستان، ص ۱، سطر ۲-۴ می آید: گویند که تا پادشاهی بهرام، مردمان را آن بندگان متعلق بود که از پدر (بنده) زاده شده بودند، نه آنکه از مادر. (از این روی (است) که شوسیانس (- نام یکی از صاحبان فتوا) گفته است که بچه از آن پدر (است) و اینک گویند که (بچه از آن) مادر (است).
 ۲. (وایت دازاب هرمزدیاد، مثلاً: ص ۱۸۲، سطر ۸، ج ۱، ص ۱۸۶، سطر ۱۶.
 ۳. (وایت پهلوی، ص ۱۶۴، سطر ۷.
 ۴. زند فرگرد و نذیرداد، ص ۵۹۱، سطر ۶ و ۷.
 ۵. همانجا، سطر ۹-۳۰.
 ۶. (وایت امیداشاد هیشتان، ص ۲۹، بند ۱۱.
 ۷. (وایت داداب هرمزدیاد، مثلاً: ص ۱۸۲، سطر ۸، ج ۱، ص ۱۸۶، سطر ۱۶.

دیگری می‌شود. همین امر دربارهٔ دختری که ستر و ایو کین باشند نیز معمول بوده است.^۱ گفته شد که یکی از معیارهای تعریف ازدواج در آن دوران، اجازه پدر یا سالار دودمان بوده است و تنها با اجازه سالار ازدواج فرشکردی امکان دارد.^۲ اما نوع دیگری از ازدواج نیز قانونی بوده است که در آن اجازه سالار دودمان مطرح نیست و برای دختری که دست کم پانزده ساله باشد، مجاز است. پسندیده نیست و چون دوده سالار دخالت رسمی برای تأمین شرایط مناسب زندگانی دختر ندارد، دشواری بسیاری در میان است:

(۲) خودسرایان / خودسرای گزارش می‌شود (به) پیوند جداگانه، و آن باشد که چون مردی را دختر برناست و پدر (برای) در خانه نگاهداشتن (او) گناهکار (است) و زن جز به دستوری پدر سالاری فراز گیرد و زن وی شود؛ آن زن خودسرایان خوانده می‌شود. دستمزدی که او را باشد نیز از آن سالار زن نه (باشد) و (هزینه) خوراک و جامه را (چون) از او ستانند، جایز (است) و (چون) پسری زاید (و) به برنایی رسد، او را سالار زن کنند: چون پسری زاید (و پسر) به برنایی آمد، زن را اندر سالاری آن مرد به پادشایی زنی او به پادشایی باید داد. پسر (و) دختر (که) در پانزده سالگی آن پسر زاده شوند همگی پسر و دختر آن پسر باشند (و) آن پسر را پسری کس نیست.^۳

دختر اگر بواسطه کوتاهی پدر (شخصاً) همسر اختیار کند، (هزینه) خوراک و معاش را، اگر از دستمزد خود (دختر) هست، از دستمزد خود، و اگر او را دستمزد خویش نیست، از آن (= دستمزد) پدر خواهد بود.^۴

این ازدواج قانونی است و با رابطه جنسی غیرقانونی و حاملگی از طریق آن

۱. ← ص ۹۲.

۲. زند فرگرد و نندیداد، ص ۵۹۲، سطر ۵ و ۶.

۳. روایت امیداشاوهیشتان، ص ۱۶۱ - ۱۶۲.

۴. مادیان هزار دادستان، ص ۲۳، سطر ۱ - ۳.

متفاوت است. زنی که بی‌شوهر حامله شود و بزاید نیز فرزندش باید مورد مراقبت و محبت قرار گیرد. کودک را قانوناً مرد و خاندان او باید نگاهداری و سرپرستی کنند. در صورت پدیدار نبودن آنان، پدر و برادران زن موظف به سرپرستی و مواظبت زن و فرزند اویند. سقط جنین گناه بزرگی است که حتی در این مورد نیز جنایت بشمار می‌رود. طفل از پدر ارث می‌برد، حتی اگر وی در گذشته باشد و میراث تقسیم شده باشد؛ باید آن را از نوجم کرد و تقسیم کرد.^۱

آخرین نوع ازدواج مورد گفتگو، ازدواج نمادین و آیینی است. در مقدمه پیمان کدخدایی پهلوی اعلام می‌شود که عروس را ستری یا ایو کینی^۲ کسی نیست و این شرط برای درآمدن زن به پادشا زنی مرد ضرورت داشته است و اگر دختری که ستر باشد به پادشاه زنی مردی در آید، گناهی بزرگ است. به دلیل تکیه سنگینی که بر حفظ نام و نسل ذکور در جوامع و خاندانهای کهن می‌شد، هرگاه ستر حقیقی، یا فرزند نرینه برای خاندان وجود نداشت، می‌کوشیدند تا راهی برای رفع این کمبود بیابند. یکی از آنها اختیار زنی به عنوان ستر بود که از وی فرزندی به نامگانه شخص زاده شود.^۳

همسر پادشاهی شخص متوفی ستر طبیعی وی بشمار می‌رفت و نیز زن چکر می‌توانست این نقش را بر عهده گیرد.^۴ هرگاه زنی دیگر این سمت را می‌پذیرفت، تن به ازدواجی نمادین با شخص متوفی در می‌داد، و همسر پادشاهی وی شناخته می‌شد. فرزندان زن نام همان مرد را می‌گرفتند و وی به عنوان چاکری آن شوهر پادشاهی، می‌توانست با مرد دیگری ازدواج کند؛ این شوهر واقعی، شوهر چکر وی نامیده می‌شد و او زن چکر آن مرد. زنی که چنین امری را می‌پذیرفت، می‌بایست پسری به نامگانه آن شخص متوفی متولد کند و هر زن پک‌بار می‌توانست ستر شود:

ستری ایدون باشد که چون مردی بهدین درگذرد... (و از) خویشان
آن در گذشته جانشینی (برای او) تعیین کنند، ستر خوانده می‌شود...

۱. زند فرگرد و نذیپادا، ص ۶۰، سطر ۱ تا ص ۶۰، سطر ۳.

۲. پیمان کدخدایی، بند ۲، ص ۱۴۱.

۳. ← ص ۷۶-۷۷.

۴. همانجا.

که برای او ناسگانه و پیوند پدید آورد و خواسته (او را) نگاهداری کند^۱.

این رسم که ریشه آن با ساخت خاندان در دوران باستانی هماهنگی داشت و هنگام دیگرگون شدن آن ساخت عتیق، رفته رفته نقش خود را از دست داد و صورت بازمانده آن دستخوش ابهام گشت. پنداشته مقدس کهنی که بقای خاندان و دودمان را ضرور می دانست، برجای ماند و اینک رسم پل گذاری در جای آن معمول است.

یک مورد خاص از ستری، «ایوکینی»^۲ نامیده می شد. کلمه ایوکین صورتی تصحیف یافته از عبارت اوستایی yo he pascaeta است، یعنی «آن کس که پس از اوست». اصطلاح شده است برای دختری که برای پدر یا برادر خود نقش زن پادشایی را بر عهده می گیرد: تا پسری بزاید و به نام آن مرد خوانده شود و از انقطاع نسل وی پیشگیری کند:

(۲) ایوکین آن باشد که چون مردی درگذرد و او را زن (یا) فرزند پادشایی و پسر پذیرفته (نیست)، جز دختری که شوی نکرده است، دیگری او را نیست، و او (– آن مرد) را ستر منصوب و برادر انباز نیست، (پس) آن دختر ایوکین پدر (است و) چنان باشد چونان که زن پادشایی پدراست. (۳) (او را) کسی به پادشایی زنی کردن و داشتن جایز نه (باشد). پسر و دختری که از او زایند (در حکم) فرزند پادشایی پدر باشد^۳.

(۳) ... (اگر) برادر را که (هنگام) رفتن از جهان، زن و فرزند پادشایی یا پسر پذیرفته یا ستر منصوب است، همان دختر (– خواهر وی) به پادشایی زن همان شوی است (– می ماند) و او را ایوکینی و ستری

۱. دادستان دینی، پرسش ۵۵، با استفاده از آوانویسی و ترجمه منصورشکی، ص ۳۲۶؛

Mansour Shaki, *The Sassanian...* PP. 322 - 45.

و نیز ←

2. ayokenih

۳. روایت امپدشاهویشتان، پرسش ۴۴، ص ۱۶۳.

کس دیگر نباشد. اگر او (- برادر) را زن و فرزند پادشایی، پسر پذیرفته، ستر منصوب یا گمارده نیست، (و) همان دختر به ایو کینی، ستر برادر ایستاد (- منصوب شد) او را پادشایی زنی همان شوی، (دیگر) نیست. پسری که از او زاده شود، در دودمان همان برادر زاده شده است. (ع) اگر همان مرد که او را شوهر است رضا دهد که همان زن را به زنی داشته باشد، پس او را به ایو کینی برادر، زن باید کردن. زن را نیز تن به زناشویی داشتن، بنا بر حکم دین درست باشد. اگر جز این (کنند)، درست نیست، زیرا هم مرد و هم زن را به پادشایی زنی (- ازدواج پادشایی) داشتن جایز نه (باشد). (ه) و اگر داند که به پادشایی زنی داشتن مجاز نه (باشد) و به پادشایی زنی دارد، در جای (- فوراً) تنافور گناه (است) و در طول سال سرگزان. (۶) همی چون بداند که به پادشایی زنی داشتن مجاز نه (باشد)، و او را به زنی دلپسند (باشد) و پس او را در زمان (- فوراً) به ایو کینی برادر و چکرزنی زن باید کردن و به ایو کینی برادر باید داشت. (در این صورت) از گناه زبر نوشته دور (خواهد بود).^۱

ایو کین می تواند تک دختر یا یکی از چند دختر خانواده باشد.^۲ تدبیری نظیر همین در هند و یونان و رم باستان نیز اندیشیده شده بود و در آنجا هم اجرا می گشت.^۳ ظاهراً به همین شکل است که از ایرج پیوند می رود و از دختری که پس از مرگ او به دنیا می آید، نسل وی در جهان باقی می ماند.

کار و مشاغل زنان

در جامعه طبقاتی آن روزگار، کار فرد به طبقه و کاستی بازمی گشت که وی در آن تولد یافته بود. در اوستای متأخر جامعه ایرانی به سه طبقه روحانیان و جنگیان

۱. همان، ص ۳-۴، پرسش ۱.

۲. (وایت داداب هرمزدیاد)، ج ۱، ص ۱۸۴.

۳. تمدن قدیم، ص ۶۸.

و کشاورزان تقسیم می‌شود و یک بار نیز از طبقه چهارم، صنعتگران، نام به میان می‌آید. در عهد ساسانیان جامعه به چهار طبقه روحانیان و جنگیان و دیران و توده مردم بخش می‌شد که مشتمل بر صنعتگران در شهر و روستاییان در ده بود. گروه دیگری از اشراف نیز بودند که در مرتبه‌ای بالاتر قرار داشتند.^۱ ظاهراً درباره همین گروه یا مقلدان ایشان است که در نامه تنسر می‌آید: «واشراف به لباس و مراکب و آلات تجمل از محترفه و مهنه ممتاز گردند، و زنان ایشان، همچنین، به جامه‌های ابریشمین، و قصرهای منیف و رانین، و کلاه و صید و آنچه آیین اشراف است»^۲. زنان دیگر، به فراخور طبقه خویش، طبعاً به کارهای خانه و مزارع و احیاناً کارگاه اشتغال داشته‌اند.

تنی چند از زنان خاندان شاهی در آن روزگار بر تخت سلطنت نشسته‌اند و یا نام بانوانی امیر و بلندمرتبه، چون دینک و شاپور دختک، در تاریخ برجای است. گاه ساختن شهری به آنان نسبت داده می‌شود: ون بلاشان، که به زنی کیقباد درآمد، شهرستان ون را ساخت.^۳ همای چهارآزاد شهرستان توگ،^۴ و شیشیندخت یهودی، زن یزدگرد ائیم و مادر بهرام گور، شهرستان شوش و شوشتر را بنا نهادند.^۵ در یادگار ذیبران وعده همسری زیباترین این زنان، یعنی همای، دختر گشتاسب شاه، و بهستون، دختر ارجاسب شاه هیون، به مردی داده می‌شود که در جنگ سخت برای کشور خود پیروزی به دست آورد.^۶

در نزد روحانیان، به دلیل وجود تابوهای سنگین در دشتان و زایمان، طبعاً امکان آموختن علم دین برای دختران و زنان محدود می‌شد و این مضاف بر تسامح در آموزش آنان می‌توانست باشد. مع‌هذا، احتمال آن هست که بسا نظرات سنجیده و صائب، یا خطا که اینک در دست است، از آن زنانی دانشمند و صاحب رأی باشد و به دلیل نبودن سنت ذکر نام اندیشمندان، چه مرد و چه زن، از یاد رفته

۱. آرتور کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۱۸-

۱۱۹، نیز - مطالب پیشین ص ۷۱.

۲. نامه تنسره گنسب، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۶۹.

۳. شهرهای ایران، (کتاب مثنهای پهلوی، ص ۱۸-۲۴)، بند ۵۷.

4. tawag

۵. شهرهای ایران، بند ۴۵ و ۴۷.

۶. یادگار ذیبران (کتاب مثنهای پهلوی، ص ۱-۱۶)، بند ۷۷ و ۹۷.

است. همین فراموشکاری بیگمان در طبقه صنعتگران و هنرمندان رسم بوده است و بی‌تردید بسیاری از آثاری را که تا کنون از دل خاک بیرون می‌آید، تماماً یا بعضاً، زاده نیروی خلاقیت زنان آن روزگار باید دانست: تاریخ نه نام مردان را به یاد می‌آورد و نه نام زنان را!

در بهشت ارداویراف، به‌زنانی که آفرینش هرزدی را، آب و آتش و گیاه و گوسفند را حرمت و پرهیز کردند و بزرگ داشتند، برخورد می‌کنیم.^۱ نمونه‌ای از این زنان نیرومند و پرورنده گیاه و گوسفند را در کادنامه ادشیر بابکان می‌بینیم:

(۱)... روزی شاپور اردشیران... به آن ده آمد که کنیزك (۱) دختر مهربك (نوشزاد) در آن بود (۲) قضا را کنیزك در سر چاه بود و آب همی کشید و چهارپایان را آب همی داد (۳) (و) بزریگر به کاری شده بود (۴) کنیزك چون شاپور و اسواران را دید، برخاست و نماز برد و گفت که درست و خوش و با درود آمدید، بفرمایید نشستن، چه، جای خوش و سایه درختان خنک و هنگام گرما (است)، تا من آب برکشم و خود و ستوران آب خورید! (۵) شاپور ماندگسی و گرسنگی را و تشنگی را، خشمگین بود و به کنیزك گفت که اما، (ای) چه پلید، آب تو ما را به کار نیاید! (۶) کنیزك به تیمار شده و به گوشه‌ای نشست (۷) شاپور به اسواران گفت که دل‌و به چاه افکنید و آب برکشید... (۸) اسواران... برکشیدن نتوانستند (۱۰) شاپور... گفت که بر شما شرم و ننگ باد که از زنی ناتوانتر و بی‌هنزترید (۱۱) و رسن از دست اسواران ستد و زور به رسن کرد و دل‌و از چاه برکشید (۱۲) به زور و هنر و نیروی شاپور کنیزك را شگفت آمد (۱۳)... آفرین کرد و گفت انوشه باشید، شاپور اردشیران، بهترین مردان!^۲

این نیروی بدنی شگفت، که تنها زورمندترین مردان از آن برخوردار است و

۱. ارداویرافنامه، فصل ۱۳، ص ۲۵۹ پژوهشی در اساطیر ایران (وصفی همانند این در هادخت نسک، فرگرد ۱، بند ۶ می‌آید).

۲. کادنامه ادشیر بابکان، دکتر بهرام فره‌وشی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۲۰۵ - ۲۰۶.

چندان متمایز است که مایه شناخته شدن او می‌گردد، تعلق دختر مهرک نوشزاد را به طبقه ممتاز و عالی می‌رساند. اما، خود نشانه و قرینه‌ای است که نیرومندی تن ویژگی پسندیده‌ای برای زنان آن دوران بوده است و همین امر گواه بر رنج سختی است که آنان در مزارع متحمل می‌شده‌اند.

در کنار زنانی که به کار دشوار کشتزار و صنعت یا کار سهلتر خانه می‌پرداختند از بردگان نیز باید سخن گفت. در مادیان هزادادستان در باره زنان برده اشاراتی هست: برده آبستن اگر فروخته شود، فرزند او نیز فروخته شده است^۱ و اگر بنده آزاد گردد، فرزندش هم آزاد شده است^۲. از درآمد و دستمزد بندگان نیز سخن در میان است^۳. و بنده را گاه به آتشکده می‌بخشیدند و فرزندان آنان نیز در خدمت آتش باقی می‌ماندند^۴. آن رهی که پاسخگوی پرسشهای خسرو قبادان است، از آوازخوش کنیزک چنگ‌سرای سخن می‌گوید^۵ و نیز از کنیزک اردوان خبر داریم که محبوب و مورد اعتماد او بود، اما با اردشیر بابکان گریخت^۶. وجود این بردگان نشانه یک رشته فعالیت‌های زنانه در درون جامعه آن روزگار است که چندی و چونی آنها بر ما روشن نیست.

می‌توان پنداشت که در آن جامعه باستانی نیز، همانند موارد مشابه، زن در اقتصاد خانگی نقش قابل ملاحظه و حساسی داشته است و پس از فراغت از کار زادن و پروردن فرزندان و کارهای خانه، می‌کوشیده است تا سهمی هم در تأمین مایحتاج خانواده برعهده گیرد. دروندیداد، فرگرد^۷، بندهای ۲ و ۲۱، و تفاسیر آن^۷، سخن از زن ریسنده‌ای است که با دوک کار می‌کند. با این قیاس، چنان که انتظار می‌رود، می‌توان دریافت که یک رشته فعالیت آرام و مستمر زنان در خانه انجام

۱. مادیان هزادادستان، ص ۴۰، سطر ۱۷.

۲. همان، ص ۱، سطر ۷ و ۶.

۳. همان، ص ۲، سطر ۱۶ و ۱۷.

۴. همان، ص ۱۰۱، سطر ۸-۱۱.

۵. خسرو قبادان و دهی، بند ۶۳.

۶. کادنامه اردشیر بابکان، ص ۱۷۶-۱۷۹.

۷. مثلاً: زندفرگرد و نیداد، ص ۴۷۷، سطر ۱۴.

می‌گشته است. مع‌هذا برای زن دست کم دو اصطلاح 'Kar-windisn' 'Kar-kunisn'، به کار رفته است که معنای آنها دستمزد و دسترنج است. این مفهوم با واژه «کار» ساخته شده است و نسبت به اصطلاح windisn که معنای مطلق درآمد دارد، اخص است. به این معنی که زن می‌توانسته است درآمدی مستقل از شوهر داشته باشد^۲ و نیز بنا بر شرط ضمن عقد خویش، در درآمد شوهر سهیم گردد، اما با سود-جستن از نیروی کار خود هم می‌توانسته است دستمزدی به‌چنگ آورد. امکان داشته است که این دستمزد را به شوهر خود بدهد یا ندهد، و در هنگام طلاق گرفتن، این امر مطرح می‌شده است^۴.

بخش مهمی از کار زن که مزد به آن تعلق می‌گرفته است، باید بویژه از قبیل کارهای زنانه باشد، که در رأس آنها دایگی قرار دارد. سپردن طفل به دایه رسم بوده است: «چون فرزند آورند آن بهتر که به دایه بدهند نیکو»^۵. این دایه باید چنان کودک را شیر بدهد که به طفل خودش آسیبی نرسد، و گرنه سروکار او با شکنجه‌های دوزخی خواهد بود^۶. کار زنانه دیگر یآوری به زناواست:

این نیز که زنی را که زاید، ده زن برای یآوری کردن (با او) باید (حاضر باشند): پنج زن را در مورد گاهواره باید کار فرمود، و یک زن پذیره شانه راست، و یک (زن پذیره) شانه چپ کردن، یک زن دست بر گردن او افکندن، و یک زن میان (- کمر) او را گرفتن، یک زن چون کودک زاده شود، او را برداشتن و ناف بریدن (و به هنگام تولد کودک) آتش را باید بلند کرد^۷.

دست کم، یکی دو نفر از این ده زن منطقاً باید تبحری در کار خویش داشته

-
۱. مثلاً: مادیان هزار دادستان، ص ۲، سطر ۱۴ و ۱۵.
 ۲. مثلاً: (وایت امیداشاو هیشتان، پرسش ۴۳، ص ۱۶۲، سطر ۱.
 ۳. مثلاً: مادیان هزار دادستان، ص ۱، سطر ۶-۱۲، بخش الف.
 ۴. مادیان هزار دادستان، ص ۲، سطر ۱۴، ۱۵.
 ۵. حدود بندهشی، فصل ۸۶، بند ۲.
 ۶. ارداویرافنامه، فصل ۸۷، ۹۴، ۹۵، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۹-۲۸۰.
 ۷. شایست‌ناشایست، فصل ۱، بند ۱۵.

باشند و قباله به‌شمار آیند. چون موبد چیره‌دستی که در زادن رستم، رودابه را یاری می‌کند آیا اینان هم پزشک بوده‌اند: داروپزشک و کاردپزشک؟ آنچه می‌دانیم ذکری از پیرزن داروشناسی است که با گیاهانی مهلک به‌سقط جنین کمک می‌کرده است و وندیداد به‌تقییح کار او می‌پردازد.^۱ این تعبیر صورت منفی از وجود مهارت درمانی و پزشکی در نزد زنان است. هنری که پیرزن وندیدادی برای عرضه داشته است، شباهتی به حرفه زنی دوزخی دارد که ارداویراف او را می‌بیند:

آنگاه روان‌زنی را دیدم که پستان (وی را) سوزند و شکم (او) دریده بود و روده‌ها به‌سگان داده می‌شد. پرسیدم که «این زن چه گناه کرد؟» سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که «این روان آن دروند است که به‌گیتی زهر و آب روغن افسون شده داشت و نگه‌داشت و به‌خورد مردمان داد»^۲.

عمل این زن شاید نوعی جادویی بوده است و هم با جادوگران و پرسیداران جادویی، که از جمله ساکنان پابرجای دوزخ اردویراف‌اند، و نیز با «پزشک‌ترین جادوگران» در گزیده‌های زادسپهر^۳ از یک رسته بوده‌اند.^۴ هرگاه جادوگری چنین کسانی ثابت می‌شد، مجازات می‌گشتند.^۵ صورت مثبت این هنر در کادنامه اردشیر بابکان، در صحنه پدیدار آمدن «زن ده» دیده می‌شود که توفیق و کامیابی اردشیر را به‌هنگام گریز، به‌او مژده می‌دهد.^۶

جه نامبردار دیگری از باشندگان دوزخ، روسپی است. جه روسپی بخوبی با زنی که به‌شوهر خیانت کند، همانند گرفته می‌شود و از جمله مواردی که این کار زشت را تقبیح می‌کند، در شصت و هفتم از حدد نظر است:

۱. وندیداد، فرگرد ۱۵، بند ۱۳ و ۱۴، و نیز زنده‌فرگرد وندیداد، ص ۱. ۶، سطر ۱-۸.
۲. ارداویراف‌نامه، فصل ۸۴، دکتر بهار در برابر «زهر و آب روغن افسون شده» در ترجمه زیر نوشته «زهر و مایع افیون» ترجمه کرده‌اند، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۸.
۳. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۳، نیز — مطالب پیشین.
۴. مادیان هزارادستان، ص ۳۸، سطر ۱۲-۱۶، بخش الف، و جز آن.
۵. کارنامه اردشیر بابکان، ص ۱۷۹، بند ۱۸.

(۱) این که عظیم زنان را پرهیز باید کردن از روسپی کردن (۲) که در دین به پیداست که هرزنی که با مرد بیگانه بخت او را چه باید خواند و جزای تقصیر آن است که با همه جادوان و گناهکاران یکسان باشد (۳) در زندجد دیوداد گوید که هرزنی که با دو مرد بیگانه گرد آید برمن که اورسزدم رنج است (۴) چه اگر در رود آب نگاه کند بکاهاند و اگر در دار و درخت نگاه کند بر درختان کم شود و اگر با مرداشو سخن گوید خره و پاکی مردم بکاهاند (۵) زرتشت از اورمزد پرسید برای او چه باید (۶) دادار اورمزد گفت که او را زودتر بیاید کشت که از اژدها و دد و همه دام و دد زیرا که او در دام (= آفرینش) من زیانکارتر است (۷) پس چون چنین است زنان را خویشتن عظیم کوشش باید داشتن تا بر شوهر خویش حرام نشوند (۸) که هرگاه چهار بار تن به دیگر کس بدهد بعد آن چندان به خانه شوهر بود حرام باشد نونوگناه باروانش می‌افزاید^۱.

مع هذا، «زنی که خودروسپی باشد»، مورد اشاره قرار گرفته است^۲. هم‌آغوشی با آنان قبیح و گناهی درخور پادافراه است، و با غلامبارگی و هم‌آغوشی با زن دستان در یک ردیف می‌آید و ابارون مرزشنی^۳ خوانده می‌شود^۴. دو گناه آخر موجب نابودی نطفه^۵ می‌گردد که گناهی مشخص است^۶. به دلیل گناه بودن نابودی نطفه مردان است که لواط با زنان نیز همانند یک رشته هم‌آغوشیهای ناقص و غیر-طبیعی همه گناه‌آلود و نادرست است، و نیز استمنا^۷. اما چه روسپی امکان آمیزش

۱. هددنثر، ص ۴۸، نیز برای تفصیل بیشتر ← زندفرگرد وندیداد، ص ۱۹، سطر ۱۴ به بعد.

۲. زندفرگرد وندیداد، ص ۵۹۵، سطر ۹۰۸.

3. abaron marzishnih

۴. مثلاً: دستنویس MU29، ص ۹۵، سطر ۱۶ و ۱۷.

5. suhr winahisnih

۶. (دایت پهلوی، ص ۳۴، بند ۴.

۷. زندفرگرد وندیداد، ص ۵۹، سطر ۱۲ تا ص ۵۹۱، سطر ۶، ص ۶۱۷ سطر ۱۴ و ۱۵، ص ۶۱۹، سطر ۲-۴.

نطفه ها را^۱ فراهم می کند^۲ و نیز به جنین آسیب می رساند:

(۵) روسپی بارگی بس گونه، (و برخی) گرانتر است. (۶) آن که کم گناه تر، آن (است) که در همان دشتانماه همآغوشی با مرد دیگر اورا نبوده باشد و هم (آن که) جه آبستن از مرد دیگر، (ویا) او را شوی نباشد. اگر از این سه، نیز یکی در او نیست، چون با او همآغوشی کند، همآغوشی کننده را شصت استیر گناه (است). (۷) پس اگر با او در همان دشتانماه مرد دیگری همآغوشی کند، از همآغوشی (کس) دیگر، همآغوشی کننده رادست کم یک تنافور گناه (بر ذمه باشد). (۸) اگر آبستنی باشد و با او مرد دیگری همآغوشی کند و از همآغوشی (کس) دیگر آبستنی او تباه شود، همآغوشی کننده مرگزان است (۹) (و) اگر در زمان (= فوراً) آبستنی تباه نشود، اما آن را گزند بر رسد، پس او (= مرد) را دو تنافور گناه (است). (۱۰) و اگر فرزند زاید و او را از آن همآغوشی ناتوانی (و) نقصان بر تن همان زاده آمده باشد و اگر از آن ناتوانی بزرگ تا چهل سال (؟ شاید: روز) بر او گذرد، بمیرد، همآغوشی کننده مرگزان باشد (و) در برابر همان زاده همیمال (= خصم و پاسخگو) (باشد). (۱۱) و اگر همان جه را شوی است، همآغوشی کننده در برابر شوی جه به سیصد استیر تاوان دهنده (است)^۳.

سیصد استیر مبلغ قابل ملاحظه ای است که خانواده با داشتن آن مرفه شمرده می شد. بنابراین مجازاتی سنگین برای این گناه در قانون مطرح بوده است. این مجازات در صورتی است که شوهر مرد گناهکار را بپخشد و او را نکشد. مع هذا، اگر زن زانیه بتواند رضایت شوهر را جلب نماید و بتواند گناه را جبران کند، مرد

1. suhr gumezisnih

۲. دینکرد مدن، ص ۷۳۹، سطر ۱۴.

۳. دایت امیداشاوهیشتان، پرسش ۴۱، ص ۱۵۵-۱۵۶.

۴. دایات داداب هرمزدیاد، ج ۱، ص ۲۰۴.

نیز بخشوده خواهد بود.^۱ مع هذا، دزدیدن زن کسان و تجاوز به او گناهی سنگینتر از هماغوشی با «روسپی شیردار» است.^۲ اما هیچ یک به پای لواط نمی‌رسد که حکم آن قتل است.^۳

به موازات این نظر اصلی و سخت و سهمگین، نوعی سهل‌گیری واقع‌بینانه هم هست، مثلاً برای این رانندگان پلید نمی‌توان نیایش دینی اجرا کرد، اما هزینه کردن — یا به اصطلاح امروزی خرج دادن — به نامگانه آنان جایز است.^۴ نیز خردمندانه گفته‌اند: «این نیز پیدا (است) که چون روسپی‌بارگی را از جهان خواهند ببرند، مگر ایدون (آن را) از میان ببرند که (مرد را) دوستی زن خویش نکاهد».^۵ همچنین فرزندی که از روسپیان زاده شود، مورد بحث قرار می‌گیرد: مرد ایرانی هرگاه فرزندی از روسپی نایرانی پیدا کند، باید او را پس گیرد و نگذارد که کودک بر راه نایرانیان و جد دینان بزرگ کند و بر رسم آنان گناه ورزد.^۶ زن ایرانی که تن به نایرانیان دهد و فرزند را به پدر سپارد، بویژه مسئول گناهی خواهد بود که فرزندش با پیروی از آیین پدر مرتکب گردد.^۷ در حق این کودکان مهربانی باید معمول شود و نیز اطفالی که از زنان ازدواج ناکرده تولد یابند.

در برابر تحقیر و توهین دین نسبت به هوسناکی و هرزگی، متون غیردینی نظر گاهی کمتر تلخ دارند و هرچند در نهایت با روسپی‌بارگی توافقی نمی‌کنند، سخن از نوعی «زن آزاد» می‌گویند که روسپی نیست. اینان منطقی‌اً بیرون از «دید و بینش» سالار دودمان می‌زیسته‌اند. آن رهی، یا پسر جوان، که با خسرو قبادان

۱. شایست ناشایست، فصل ۸، بند ۱۵، ترجمه مورد تردید است. واژه Madag که به شکل هزوارش نوشته شده است، هم معنای ماده، یعنی زن، در برابر نر دارد و هم آن که به معنای اساس و پایه و اصل است. با منظور داشتن معنای اخیر، جمله چنین خواهد بود: اگر زنا در پایه و اساس جبران شود...

۲. مادپان هزادادستان، ص ۷۳، سطر ۹۰۸، روسپی شیردار — Pemenidag.

۳. دواپت امیداشاو هیشتان، پرسش ۴۱، بند ۳، ص ۱۵۴-۱۵۵.

۴. شایست ناشایست، فصل ۱، بند ۳۶.

۵. دینکردمدن، ص ۵۵۳، سطح ۱-۳، کتاب ششم، شاکت، ص ۱۴۲.

۶. زندفرگردوندیداد، ص ۵۹۳، سطر ۲ تا ص ۵۹۵، سطر ۴، دواپت امیداشاو هیشتان، پرسش ۴۲.

۷. زندفرگردوندیداد، ص ۵۹۶-۵۹۷.

گفتگو دارد و پرسشهای شیرین وی را پاسخ مناسب می‌دهد، معتقد است که «بوی خیری زردایدون چون (بوی) زن آزاد است که روسپی نیست... و بوی سمن زرد چون بوی زن آزاد است که روسپی نیست»^۱. وی در باره بوی زن کامگی هم نظر دارد، «سنج (- بادام تلخ) را هنگامی که شکفته نباشد، بوی چون زن کامگی، و هنگامی که شکفته شد، بوی (آن) ایدون چون بوی عزیزان (است)»^۲.
 همو، پس از پاسخ گفتن به پرسش، برای گرفتن شیری می‌رود که در راه احتمالاً یکی از همان زنان آزاد را می‌بیند:

(۱۱۳) و رهی در دم برفت (۱۱۴) اندر راه زنی بسیار نیکو دید
 (۱۱۵) رهی به آن زن گفت که اگر بپسندی مرا بگذار تا با تو
 کام گزارم (۱۱۶) زن به رهی گفت که اگر آن گناهان که تا امروز
 من کرده‌ام، تو بپذیری و آن کرفه‌ها که تو تا امروز کرده‌ای به من
 بسپاری، ترا بگذارم (- اجازه‌دهم) تا با من کام‌گزاری (۱۱۷) و
 رهی در زمان (از) پیش آن زن بازگشت و رفت و آن کام نگزارد...
 (۱۲۱) پس از آن به شاهنشاه آگاهی رسید، هنگامی که رهی برای
 گرفتن شیر رفت، اندر راه زنی دید به سوی آن زن رفت. زن را چه گفت
 و آن زن به رهی چه پاسخ داد و رهی از آنجا فراز رفت (- دور شد)
 و آن شهوت نگزارد. (۱۲۲) و هنگامی که شاهنشاه آن سخن شنید،
 گفت که آن رهی بسیار بخرد بود که آن گناهان نپذیرفت و آن شهوت
 نگزارد و رها کرد^۳.

در دوزخ ارداویراف، در کنار جه و جادو، زن کارگری نیز شکنجه می‌شود که کاری مستقل و هنرمندانه دارد: آراینده و رنگ‌کننده موی زنان^۴. علت اینکه از «ده انگشتان» آن بینوا «خون و چرک» می‌آید، این پنداشته است که مواد رنگی

۱. خسروقبادان و رهی، بند ۷۵ و ۷۸.

۲. همان، بند ۹۱.

۳. همان، ص ۳۶-۳۷.

۴. ارداویرافنامه، فصل ۷۲، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۶.

ورنگ آمیزی، گاه از کرم و حشرات می ساخته می شد که ناپا کند^۱. پیراستن موی نیز چون چیزی را از بدن آدمی جدا می کند، کاری همراه با آلودگی است^۲. مع هذا زنان همیشه به زیبا شدن نیاز دارند و آرایشگران به دستمزد خویش!

آموزشی که این کارگران و هنرمندان می دیده اند، نمی توانسته است به اندازه درس خواندن و فرهنگ آموختن، یا کارآموزی پسران جدی و سنگین باشد: یشت کردن پس از پانزده سالگی برای زنان بهتر از شوهر کردن نیست^۳. اما جدا ماندن آنان از فرهنگ و دانش ناپسند بوده است: «زن و فرزند بنده خویشان را جدا از فرهنگ مگذار تا ترا تیمار و رنج گران نرسد و پشیمان نشوی»^۴. کودکانی که زنان آینده بودند، احتمالاً مثل «پسرکان» در اندرذ کودکان^۵ به «دیرستان» نمی رفته اند تا درس بخوانند. اما، تردیدی نیست که نیایشهای روزانه را می آموخته اند و آن را برگزار می کرده اند: «زن (که) به زوت بودن برای زنان (گمارده شود) جایز است»^۶. مراسم «یشت کردن» چنین پیداست که مشتمل بر سرودن نیایشهایی بوده است که زنان در آموختن آن همطراز مردان بوده اند^۷. در جملات قابل توجهی از زندفرگرد و نندپداد، سخن از رفتن زنان چاکر به هیربدستان و میدان جنگ در میان است، که با کودک خود باید همراه باشند^۸. آیا در هیربدستان به آموزش علم می پرداخته اند یا خدمت به عالمان؟ در صورت اخیر نیز باز امکان آشنایی آنان با دانش و مباحث علمی روز وجود داشته است.

۱. زندفرگرد و نندپداد، ص ۶۶۳، سطر ۳ و قبل و بعد از آن.

۲. همان، ص ۶۶۱.

۳. دینکردمدن، ص ۸۰۵، سطر آخر، روایت پهلوی، ص ۴۹، سطر ۱۰.

۴. اندرذآدر باد مهرا سپندان، بند ۱۳.

۵. اندرذ کودکان، ص ۴۹۱ - ۴۹۰.

۶. شاپست ناشاپست، فصل ۱۰، بند ۳۵.

۷. ظاهراً یشت کردن مشتمل بر سرودن نیایش به وسیله خود شخص بوده است و چون برای زنان هم ضرورت داشته است، آنان نیز ملزم به آموختن آن نیایشها بوده اند. چنانکه در شاپست ناشاپست، فصل ۱۲، بند ۳ (← مطالب پیشین) دو شیوه متفاوت ذکر می شود گیتی خرید کردن، یشت کردن. در شکل اخیر، زن شخصاً می بایست آن سرودهای دینی را بسراید.

۸. زندفرگرد و نندپداد، ص ۵۹۱، سطر ۱۳ تا ص ۵۹۲، سطر ۱.

با آن که «یشت کردن» و پرداختن به نیایش و فضل، پس از پانزده سالگی برای زن بهتر از شوهر کردن و فرزند پروردن نبوده است، باز هم روشن است که آن زن مهربان که داستان منیژه و بیژن را از «دفتر پهلوی» برای فردوسی بزرگ می‌خواند، کسی از نسل همین زنان است که از فرهنگ دور نبوده‌اند و کتاب را می‌شناخته‌اند و می‌خوانده‌اند به رغم نبودن سنت در ثبت کمال و دانایی زنان، گاهی خبری از آنان در دست است:

وهر از گفت که شنیدم که آذر برزگر گفت که هنگامی به جایگاه سوگند خوردن دادخواهان خواستم شدن، زنی دوسه در راه نشسته بودند. و یکی گفت که (ای) استاد! این دادستان را همی بگزار (- این حکم را تعیین کن) که چون دو مرد خواسته را وام ستانند و گویند که هر دو ضامن (یکدیگریم) چگونه (باشد) و من گفتم که طرف متمکن را راه (- حق ادای دین) بر ضامن نباشد. و پس گفت که چون یکی وام ستاند و آن دیگری گوید که نسبت به این خواسته ضامنم، چگونه باشد؟ و من گفتم که این نیز همان گونه باشد. و پس گفت که اینک (اگر) طرف نادار باشد و از ضامن (خود) توزش (- ادای دین) (خویش را) خواهد و پس طرف مدعی دعوا به توانگری رسد، (چون است)؟ و من بایستادم و پاسخ گفتم ندانستم. و پس یکی گفت که (ای) استاد، میندیش و او را گستاخانه پاسخ کن که ندانم! (چه) از آن (جا) که اندرز بد مغان رأی داد و در پیش (از این) نوشته شده است، پیدا (است)'.^۱

زن و رستگاری

زن، یکی از دو تن مردم، که به دنیا می‌آید، چندی بر زمین زیست می‌کند، رنج می‌کشد و با چندی درد و شادی، می‌میرد. خود زاده حوادثی است که بر کره

۱. مادیان هزار دادستان، ص ۵۷، سطر ۲-۱۲، نیز گویا رأی و فتوای مورد استناد در ص ۵۹، سطر ۱-۱ آورده شده است.

خاکی و بر نسل آدمیان گذشته است و با دشواری و شوق، فرزندی می‌زاید که مایه بقای جامعه و نوع بشر است. پیش از تولد، اصول و قواعد اجتماع و منزلت گروه، چگونگی نوع زندگانی او را معلوم کرده است و جامعه او را چنان می‌پروراند که چون رست، پرورش را از آن خود می‌یابد. اندکی تلاش و اراده دارد و پس از مرگ، از آن مایه اندیشه و درد و اندک شادی اثری بیش و کم به یادگار می‌ماند و چندی دیگر، چیزی بر جای نیست مگر استخوانی که به خاک می‌پیوندد. پیام زرتشت، بجز فرزند آوری، که بقای نسل آدمی و به مثابه بیماری است، جاودانگی دیگری را برای او اعلام می‌دارد: بهشتی ابدی که روح در آن خرم است، و یا زندگانی ناخوش روح.

گاهان مژده حیات اخروی را به زن و مرد یکسان می‌دهد و هر چند وظایف زیستن را میان آن دو تقسیم می‌کند، نیکی ورزیدن و رستگاری را برای هر دو جنس همانند می‌شمارد. دعوت برای رسیدن به هستی بهترین، یا بهشت، در وحی زرتشتی هم‌آواز با توانایی و آزادی هر یک از دو نیمه گروندگان، در گزینش پندار و گفتار و کردار نیک است که با این گزیداری هر تن شادمانی جاویدان یا شقاوت را برای خود فرا می‌خواند. به تأثیر آموزشهای گاهانی، اوستای متأخر نیز پیوسته روح بهشتی و جاوید، یا فروهر نیک و پارسای زن و مرد و نیز کودکان را همراه می‌ستاید و یاد می‌کند. حتی در کتاب و نذیاد سوگواری را برای هر دو یکسان می‌گوید و تنها سوگواری بیشتر را شایسته کسانی می‌داند که گناهکارترند. بر زن و مرد، هر دو، یشت کردن واجب است^۱ و نیز رعایت طهارت و پرهیز. مراسم ویژه در گذشتگان نیز برای هر دو یکسان است و از جزئیاتی ناچیز در این باره می‌توان چشم پوشید.

روان، پس از چهارمین بامداد جدایی از تن، به پهل چینود یا صراط می‌رسد. روان راستان را کردار نیکوی آنان بر آن پل می‌برد و روان پیروان دروغ را کردار زشت. در بندهش^۲، تجسم کردار نیک و بد در بادی خوش و خوشبوی، گاو فربه و پرشیر، کنیز—پیکری سپیدجامه و پانزده ساله و نیکو، بستان—پیکری پر بار و پر-

۱. «واپات دادا» هر مزدیاد، ج ۲، ص ۳۶.

۲. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۸۸-۲۹۱.

آب و پرمیوه و پرخوراک است که به پیشباز روان می‌آید و برای گناهکاران باد گند و ناخوش، گاو نزار و سهمگین و لاغر، کنیز-پیکر ترسناک و زشت و گستاخ، و بستان- پیکر بی‌آب و بی‌درخت و بی‌آسایش است. از این چهار، کنیز یا دختر است که مهر جنسیت دارد و نیز وی راهنمای نیکان به سوی بهشت است و روان بدکاران را به دوزخ می‌افکند. در هادخت نسک و نیز ادا و برافنامه، تنها از او یاد می‌شود.^۱ این بیان به هر حال مردانه است، و با آن از زنان، پس از مرگ، سلب جنسیت شده است.

در داستان مینوی خرد، برای بهشتیان، چه زن و چه مرد، از شادی و خرمی بی‌پایان و بی‌اندازه سخن می‌رود و از خوراکی آسمانی^۲. آن خوردنی بهشتی که با نماد روغن بهاری-بهترین و دلپذیرترین خورش جامعه باستانی- وصف می‌شود، «آبدار و پر می و شیرین و پر انگبین»^۳ است و نشانه‌ای از لذات و خرمی آسمانی است که در پایان زمان، پس از رستاخیز، بهره همه مردم خواهد شد و دوزخیان هم پس از تحمل پادافراه به آن خواهند رسید: آسایش و شادی بی‌پایان، در زمان بیکران. در آن، مردم کاری جز نیایش هر مزد نخواهند داشت. زنان و مردان، هریک با جفت و همسر خود به سر خواهند برد و هر لذتی که در جهان خاکی ناقص و ناتمام است کامل خواهد بود^۴ و تنها یک لذت همان است که در گیتی، و آن همخوابگی است. متنهای اساطیری به این جزئیات و اوصاف می‌پردازند. در گاهان، پیام آسمانی و تهی از اساطیر اولین، نشانی از آنها نیست و در آثاری که بیشتر از معنویت وحی زرتشتی الهام دارند، شرح موهبت بهشت از جهت دیگری پدیدار می‌گردد: «در نیابد مردم در ونداستار (-جبار) رمه راستی را. رمه راستی خواهد، (ای) زرتشت، (آن که) مرد نیک است (و آن که) زن نیک است چون رمه راستی پرستگاری هست، (ای) زرتشت ا»^۵.

۱. ← مطالب پیشین.

۲. هادخت نسک، فرگرد ۲، بند ۲۹؛ مینوی خرد، پرسش یک، بند ۱۵۶ تا ۱۵۷.

۳. انوگمدنجا، بند ۱۶، «غمگساری یا برگردانی از یازندا و غمدچا»، برگردان نگارنده، چیستا، سال پنجم، شماره ۳ (۱۳۶۶)، ص ۲۱۲.

۴. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۳۶ و ۲۴۰.

۵. انوگمدنجا، بند ۸۵، ← «غمگساری...»، ص ۲۱۶.

مژده گاهانی بهشت که در متون متأخر زرتشتی با شرح و بیان دیگرگون وصف می‌گردد، در کتاب همگان پسند و داستانی ارداویرافنامه، رنگی بیشتر زمینی و خاکی دارد: نظیر جهان واقعی و طبیعی، زنان بی‌نام و نشان و یکنواخت و همانند پدیدار می‌شوند، و مردان گوناگون و آراسته با نامهای بسیار و مشاغل و روشهای متفاوت. اینان هم گناهکارترند و هم بهشتی‌تر. در دوزخ ارداویراف، که از بهشت توصیفی مشروحتر دارد، این اختلاف گویاتر است: در هفده صحنه از قریب هشتاد صحنه پادافراه دوزخی به جنسیت گناهکاران اشاره نیست. در چهار مورد، زن و مرد همراهند و در یکی از آنها سخن از زن و شوهری است که زن از شوهر به دلیل آگاه نکردن او از نیکی ورزیدن، گله می‌کند، و سه تای دیگر ربطی به جنسیت ندارد. همین سکوت در دو صحنه دیگر نیز هست که در آنها مردان، با صیغه جمع، پادافراه می‌بینند. حال آنکه از هفت مورد که گروه زنان شکنجه می‌شوند، تنها دو بار سخن از جنسیت نیست و در پنج مورد دیگر، گناه یا به رفتار جنسی آنان باز نمی‌گردد و یا گناهکاران با اندامهای جنسی خویش رنج می‌کشند. هنگامی که زن و مرد، به تنهایی و با صیغه مفرد، پدیدار می‌شوند، تفاوت از این هم بیشتر آشکار است: از سی و یک مورد عذاب مردانه، بیست و پنج صحنه غیر جنسی و شش صحنه جنسی است. اما از نوزده زنی که گناه کرده‌اند، همه جا جنسیت آنان مطرح است. یا به دلیل جنسیت خود مرتکب گناه شده‌اند و یا با اعضای جنسی خود شکنجه می‌بینند. بدین ترتیب، در گناه زنان به صورت مفرد، خطا و رنج صد درصد ماهیت جنسی دارد حال آنکه تنها بیست و چهار درصد از گناهانی که مرد به تنهایی مرتکب می‌شود، جنسی است. تعداد مردانی که با اندام جنسی خود مجازات می‌گردند، حتی از آنانی که گناه جنسی کرده‌اند کمتر است و فقط یکی دوبار، سخن از پادافراهی چون کشتن فرزند و خوردن مغز او، و یا کندن ریش و موی هست که باز در برابر گناهان غیر جنسی قرار می‌گیرد، اینهمه ارزش دادن به جنسیت زنانه، بخوبی با نقش مهم غریزه جنسی و فرزندآوری انطباق دارد و این غریزه مهمی است که بخش شگرفی از تلاش آدمی را به خود جذب می‌کند و نیروی حیاتی بشر را مصروف می‌دارد. به نظر می‌رسد که زنان را رفتار جنسی درست یا نادرست به بهشت یا دوزخ می‌برد و مردان را مشاغل و قدرت خوب و ناخوب آنان!

در این تکیه سنگین بر گناهان جنسی، تابوهای جنسی نیز سهمی دارند، گفته شد که عادت ماهانه زنان و پرهیزهای وابسته به آن، یکی از معیارهای مهمی است که در متون متأخر جه و نارینگ را مشخص می‌کند. برای زدودن آن گناهان نیایشهای ویژه ضرور است که از همان جزئیاتی است که مراسم درگذشت، زنان را از مردان متفاوت می‌کند. این رشته پرهیز، گناهانی آیینی و به اصطلاح طبیعی را پدید می‌آورد که اخلاقاً ارزشی ندارد و تنها به تعاریفی باز می‌گردد که در تاریخ تفکر اجتماعی و در درون مفاهیم و پنداشته‌های دینی پدید آمده است. این رسوم از یک دین به دین دیگر و از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر تفاوت بسیار دارد و ارتباط آن با طبیعت بشر مستقیم و بی‌واسطه نیست. ایستار پیام گاهانی زرتشت در برابر این بخش از پنداشته‌های مقدس، تساهل و آزاداندیشی است و اجازه می‌دهد که هر اندیشمند دینی، بنابر تفکرات فرهنگی جامعه، به شیوه خاص خویش وحی آسمانی را تعبیر و تفسیر کند.

بنابر همین ایستار و طرز برخورد در امپراتوری پر تحرک ساسانی، که در آن آمیختگی فرهنگهای گوناگون و جنگ متمادی مضاف بر حوادث دیگر در تحول اجتماعی بوده است، ساخت خانواده و جامعه در تعیین پایگاه و وضع زن نقش مهم می‌یابد. وظایف زن که انجام دادن آن موجب رستگاری وی است، بنا بر تعریفی اجتماعی تعیین می‌شود: زن امکان دارد در دودمان زاده شود، یا خارج از آن. هرگاه در دودمان به دنیا آید، دوده سالار با نمایندگی و سودجستن از توانمندی دودمان از او حمایت خواهد کرد و در خردسالی و نیز به هنگام شوهر کردن—با دارایی و حقوق منظور در عقدنامه—موجب آسایش بیشتر او فراهم خواهد شد. در این صورت، شرط اصلی ازدواج، اجازه دوده سالار و نیز رضای دختر خواهد بود. او حق مالکیت بر جهیزیه خود را خواهد داشت، حتی به هنگام تقسیم ارث شوهر. برای طلاق نیز رضای او شرط لازم است و در اینجا وصیت سالار دودمان نیز بی‌اثر می‌ماند و زن را نمی‌تواند از ارث محروم کند. نوع ازدواج در تعیین حقوق زن تأثیر کامل دارد. به عبارت دقیق‌تر، رابطه اقتصادی زن با خواسته و دارایی دودمان با ازدواج نخستین او، چه واقعی و چه نمادین، معین می‌گردد و در ازدواج بعدی، این ارتباط تابع پیمان خصوصی زن و شوهر است. ظاهراً در طبقات چهارگانه جامعه

همین امر صادق است و در نزد بردگان، قاعده بندگی و خدمت است. این شرایط بغرنج با گذشت زمان و آمیزش ساختهای متفاوت اجتماعی دیگرگون شد. زنانی خودسالار و متکی بر رأی و اراده خویش گاه از چهارچوب دودمان باستانی بیرون رفتند و با تلاش و دسترنج خود زندگانی را گذراندند، و نیز با طی زمان، از آن ساخت کهن، خانواده امروزی پدید آمد که زن در آن قانوناً حقوقی مساوی با مرد دارد و همتای زن انباز دوران ساسانیان، بی‌سالاری دودمان است.

*

بخشی دیگر از پنداشته‌های مقدس، فارغ از تاریخ تفکرات و شرایط اجتماعی ناظر بر همانندی و مشابهاتی است که در همه فرهنگهای بشری دیده می‌شود و عمومیت دارد و جهانی است. زن، که از زهدان او تداوم نسلهای نوع بشر و بقای مردم امکان می‌یابد، یک بار نیز، در همه فرهنگهای عالم، به صورت بزرگ مادر ازلی پدیدار می‌گردد: مادرزاینده و مادر بلعنده فرزندان فانی خود. در تصور اخیر، زن مادر مرگباری است که زادگان خود را در زهدان خاکی جاویدان فرو می‌برد و پس از کشتن او را در خود نهان می‌دارد. این مادر تباهی، در پیوند با همه نهادهای آیین زرتشتی متأخر، جهی یا دختر اهریمن است. اوسیمای آلوده و زشت و فناکننده زن است. به دلیل جدایی نیکی و بدی در آیین زرتشتی، مادر نیک از آن همه بدی هیچ ندارد، مگر تنها موردی که به حمایت از دیگر فرزندان خود، گناهکار را مجازات می‌کند^۱. اما، به جز این پیوسته با محبت محض، «به پرورش آفریدگان» می‌پردازد^۲. هر چیز را کامل می‌کند و زمین مظهر او در گیتی است. نیکو و «گله او بار» یعنی فروخورنده و بلعنده گله و شکایت است و درست‌اندیش. گله او باری آن است که در هر بدی که بر او رسد، بردبار است و آن را می‌پذیرد. او را درست‌اندیشی آن است که هر بدی را که به او کنند، با خرسندی می‌پذیرد و با رادی، چون زمین، به همه آفریدگان زندگی می‌بخشد. سپندارمذ نماد آن عطوفت و حمایت مادرانه است که زن رستگار و بهشتی، با بخشایش و مهر، به همه زادگان زمین عطا می‌کند: «چه، پیدا (است)

۱. وندیداد، فرگرد ۳، بند ۳۵.

۲. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۱۳-۱۱۴، به نقل از بندهش.

ہنگامی کہ گناہکار مرگوزان بر (زمین) راہ روند، (بر سپندارمذ) درد و دشواری
چندان باشد چونان مادر را کہ پسر نردہ در بر (کنار) (است)، پس اورا ناگوار
(باشد) «۱».



در دست انتشار

- زنددخت

- زن در اساطیر ایرانی و زن در ادبیات حماسی ایران

- نقش زن ایرانی در ادبیات فارسی

- زنان شاهنامه

- درك تاريخ

- سرگذشت حاجی بابای اصفهانی

- خاطرات حاج سیاح

- اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی

برای دریافت کتابهای بالامی توانید با انتشارات نوید به نشانی زیر
تماس بگیرید.

NAWID - VERLAG
JOHANNIS STR. 21
6600 SAARBRUCKEN
GERMANY
TEL: 0681/3905198
FAX: 0681/3904175